

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Post-Incapacity Status of Employing an Incapacitated
Person or Leasing Their Property by a Guardian: A Study
in Islamic Law and the Civil Code of Iran

Authors: Seyed Ali Ahmadi | Mahmood Kazemy

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249812.3975>

وضعیت اجاره محجور یا اموال او توسط ولی، بعد از رفع حجر

نویسندگان: سیدعلی احمدی | محمود کاظمی

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249812.3975>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

Post-Incapacity Status of Employing an Incapacitated Person or Leasing Their Property by a Guardian: A Study in Islamic Law and the Civil Code of Iran

Seyed Ali Ahmadi • LLM in Private Law, Faculty of Law and Political Sciences, University of
Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author) ahmadi.seyedali@ut.ac.ir

Mahmood Kazemy • Associate Professor, Department of Private and Islamic Law, Faculty of
Law and Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. makazemy@ut.ac.ir

Abstract

Context & Objective: A legal guardian (*Vali*) possesses the authority to manage the affairs of a ward (*Mahjoor*) including the disposal or lease (*Ijarah*) of their estate. Instantaneous transactions executed in the best interests of the ward are binding and the ward holds no right of rescission upon the cessation of legal incapacity (*Hajr*). However, a significant ambiguity arises concerning continuous contracts that extend beyond the period of incapacity. The primary research question investigates whether a lease encompassing a ward or their property remains binding post-incapacity or if its validity becomes contingent upon the ratification of the newly capacitated individual. Given the silence of the Civil Code of Iran on this specific issue alongside substantial disputes within Islamic jurisprudence and legal doctrine this study aims to systematically elucidate the legal status of such contracts. The background outlines competing doctrinal perspectives comprising absolute validity absolute invalidity temporal bifurcation and the distinction between the lease of property and the lease of the person.

Method & Approach: This study adopts a descriptive and analytical methodology rooted in doctrinal legal research. It undertakes a comprehensive examination and critical evaluation of the diverse theories present within Islamic jurisprudence (*Fiqh*) and contemporary legal scholarship. By analyzing the fundamental principles of guardianship and contract law the research assesses the conflicting rationales regarding the extent of a guardian's authority.



The approach juxtaposes the binding nature of lease agreements with the temporal limitations of guardianship to evaluate the legal merits of each proposed theoretical framework.

Findings: The findings reveal a fundamental tension between two legal principles. On one hand the actions of a guardian are deemed equivalent to the actions of the ward and since a lease is a binding contract executed in the best interests of the ward it logically should persist until its stipulated expiration. On the other hand, the authority of the guardian is strictly confined to the period of legal incapacity granting them no jurisdiction over the person or property of a capacitated adult. The critical evaluation of these opposing foundations demonstrates that neither absolute validity nor absolute invalidity provides a legally sound resolution for all types of leases.

Conclusion: The article concludes that the most accurate legal stance aligned with both jurisprudential and statutory foundations requires a strict bifurcation between the lease of the property and the lease of the person. The study establishes that the lease of the estate executed by the guardian remains absolutely valid and binding following the removal of legal incapacity. Conversely the continuation of a lease concerning the person or physical labor of the ward post-incapacity is not automatically binding and its subsequent validity is entirely contingent upon the independent will and ratification of the capacitated individual.

Keywords: Legal Incapacity, Ward, Best Interests of the Ward, Lease.

وضعیت اجاره محجور یا اموال او توسط ولی، بعد از رفع حجر

سیدعلی احمدی • دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
ahmadi.seyedali@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)
محمود کاظمی • دانشیار، گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
makazemy@ut.ac.ir

چکیده

ولی محجور مجاز است در امور مولی علیه تصرف کند؛ از جمله می‌تواند اموال او را بفروشد یا اجاره دهد. معاملات آنی، با فرض رعایت مصلحت، در حق محجور نافذ بوده و او پس از رفع حجر حق فسخ یا رد ندارد. در نکاح صغیر نیز، نص خاص بر جواز انعقاد آن توسط ولی با شرایط قانونی وجود دارد. در اجاره شخص محجور یا اموال او و سایر عقود مستمر، اگر مدت عقد پیش از رفع حجر پایان یابد، حکم همانند بیع است؛ اما اگر چنین عقودی پس از رفع حجر ادامه یابند، پرسش این است که آیا نفوذ آن منوط به اجازه شخص کامل است، یا آنکه لازم‌الاتباع باقی می‌ماند؟ قانون مدنی ایران در این زمینه ساکت است و در فقه اختلاف نظر جدی وجود دارد. این امر، سبب اختلاف در دکترین حقوقی نیز گردیده است؛ دیدگاه‌های موجود عبارت‌اند از: نفوذ مطلق اجاره پس از رفع حجر، عدم نفوذ مطلق یا امکان رد، تفکیک میان دوران متیقن در حجر و متیقن در کمال، و نهایتاً تفکیک اجاره اموال از اجاره نفس. مبنای اختلاف آن است که از یک سو، تصرف ولی همانند تصرف شخص محجور بوده و اجاره هم عقدی لازم است، و با فرض رعایت مصلحت مولی علیه، اجاره باید تا پایان مدت باقی باشد. از سوی دیگر باید گفت که ولایت ولی، محدود به زمان حجر بوده، و او بعد از رفع حجر سلطه‌ای بر اموال یا شخص کبیر یا رشید ندارد؛ بر این اساس بقای اجاره یا هر عقد مستمر بعد از رفع حجر، منوط به اراده او است. نوشتار حاضر با بررسی و نقد نظریه‌های مختلف، نتیجه می‌گیرد که نظر صائب و منطبق با مبانی فقهی و حقوقی در این زمینه، تفکیک میان اجاره اموال محجور و اجاره شخص او است؛ به نحوی که اجاره اموال مطلقاً نافذ، و نفوذ اجاره شخص پس از رفع حجر منوط به اراده وی باشد.

واژگان کلیدی: حجر، محجور، مصلحت مولی علیه، اجاره.



مقدمه

ولی به حکم قانون، نماینده مولی‌علیه محسوب می‌شود و در راستای اداره امور مالی و غیرمالی او می‌تواند هر نوع تصرفی را که به مصلحت او بداند، انجام دهد. از جمله او می‌تواند اعمال حقوقی مختلفی برای مولی‌علیه واقع سازد، او را به نکاح غیر درآورد، اموال او را بفروشد یا اجاره بدهد، برای او وکیل اختیار کند و هر نوع تصرف حقوقی دیگری برای او انجام دهد. از جمله این تصرفات حقوقی، انعقاد عقود مستمر برای مولی‌علیه است که بعد از رفع حجر استمرار دارد. اختیار نماینده جهت انعقاد عقود آنی برای محجور (مانند بیع اموال او) و نفوذ این قبیل عقود به‌طور کلی، کمتر محل اختلاف است، اما در جایی که عقدی لازم و مستمر به نمایندگی از محجور منعقد شود و مدت این عقد از دوران حجر فراتر رود و با بخشی از دوران کمال (رشد) شخص تلاقی پیدا کند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا چنین عقدی بعد از رفع حجر معتبر و نافذ است یا مولی‌علیه بعد از رفع حجر مختار است آن را تنفیذ یا رد کند. بدیهی است که این امر سبب تنقید اموال مولی‌علیه پس از پایان حجر می‌شود و مصداق بارز آن در اجاره اموال مولی‌علیه نمود پیدا می‌کند. در این مسئله، کفایت وجود ولایت در حین انعقاد عقد جهت نفوذ آن نسبت به دوره کمال (رشد) شخص، محل تردید واقع شده است. از یک سو باید گفت که ولایت بر محجورین، محدود به دوران حجر است و ولی بعد از رشد، سلطه‌ای بر شخص مولی‌علیه و اموال او ندارد. از سوی دیگر، می‌توان گفت وقتی ولی در زمان حجر، تصرفی انجام می‌دهد که اثر آن بعد از حجر باقی می‌ماند، باید عمل او در حق مولی‌علیه حتی بعد از حجر، نافذ و محترم باشد. همین ملاحظات سبب بروز اختلاف نظر در مسئله شده است. سؤال اصلی آن است که چنین اجاره‌ای بعد از حجر چه وضعیتی دارد؟ آیا می‌توان همچون عقود آنی، به استناد ولایت نماینده حین عقد، قائل به نفوذ اجاره نسبت به دوران مازاد بر حجر شد یا اینکه طبیعت عقود مستمر و مشخصاً عقد اجاره از این جهت با عقدی چون بیع متفاوت است و نفوذ اجاره مازاد بر حجر، عرفاً اقتضای استمرار ولایت در طول مدت عقد را دارد که با رفع حجر در تعارض است. اگر تفصیلی در این زمینه باید صورت گیرد، چه ضابطه‌ای راهگشا خواهد بود و تأثیر علم و جهل نماینده به زمان خاتمه ولایت و خروج مولی‌علیه از حجر چیست؟

در تحلیل موضوع علاوه بر مصلحت محجور، حقوق اشخاص ثالث که معمولاً به‌عنوان مستأجر طرف عقد قرار می‌گیرند، در رسیدن به پاسخ باید مورد توجه قرار گیرد. به علاوه، این پرسش‌ها

نیز مطرح است که آیا نفس اجاره طولانی مدت فراتر از دوران حجر مانند تملیک مجانی اموال مولی علیه توسط ولی یا قیم، عملی منافعی با مصلحت محجور محسوب می‌شود یا خیر و آیا در این زمینه میان اجاره نفس محجور و اجاره اموال او، تفاوت مبنایی وجود دارد که حکم مسئله را دگرگون سازد؟ در وهله بعد، آیا حکم مسئله در مورد هریک از اقسام محجورین متفاوت خواهد بود؟

با عنایت به سکوت قانون مدنی و اینکه تاکنون پژوهش اختصاصی در این زمینه صورت نگرفته است، ضرورت پرداختن به مسئله از این جهت دارای اهمیت بوده و نتایج آن به لحاظ عملی مفید است. با تحقیق در آثار حقوق دانان، درمی‌یابیم که این مسئله غالباً به عنوان یک فرع مطرح شده و به تفصیل بدان پرداخته نشده و همچنان بحثی اختلافی در دکتین حقوقی است. منشأ این اختلاف نظرها سکوت قانون مدنی و اختلاف نظرهایی است که در فقه وجود دارد. نظرات فقیهان در خصوص موضوع را می‌توان در چهار دسته کلی بخش‌بندی کرد. دسته اول، قائلان به نفوذ مطلق اجاره برای مدت زمان بعد از پایان حجر هستند (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۵۰۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۲). دسته دیگر، معتقد به عدم نفوذ مطلق عقد بعد از رفع حجر هستند (حلی (علامه)، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۸۳؛ حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۹، صص ۳۱۱-۳۱۳؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، صص ۹۹-۱۰۰؛ نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، ص ۳۳۴). دسته سوم، قائل به تفکیک وضعیت عقد حسب دوران متیقن در حجر و متیقن در کمال شده‌اند (جبعی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۲۲۸؛ خویی، بی تا، ج ۳۰، ص ۱۳۴) و نهایتاً، دسته چهارم، بین اجاره اموال محجور با اجاره نفس او تمییز قائل شده‌اند.

در این مقاله تلاش کرده‌ایم با اتکا بر منابع فقهی و اصول حقوقی، نظریه صائب را استخراج و خلاصه قانونی و ابهامات مورد اشاره را برطرف کنیم. فرضیه تحقیق آن است که با پیش فرض رعایت غبطه و مصلحت مولی علیه، تمام اعمال حقوقی ولی در دوران حجر (از جمله اجاره‌های منعقد شده برای محجور) نافذ بوده و استمرار آن پس از رفع حجر نیز معتبر است.

پیشینه پژوهش: چنان‌که اشاره شد، پیش از این پژوهش اختصاصی و جامعی در خصوص وضعیت اجاره منعقد شده برای محجور در دوران حجر و استمرار آن پس از رفع حجر صورت نگرفته است. در آثار حقوق دانان، این بحث غالباً به صورت فرعی مطرح شده است و بررسی نظام‌مند آن

دید نمی‌شود. در منابع فقهی نیز اختلاف نظرهای متعدد و گاه تبدیل آرای فقها، دستیابی به ضابطه‌ای روشن را دشوار ساخته است. در این میان، برخی مقالات مانند «تصرفات فضولی ولی قهری در اموال مولی علیه» اثر حق خواه (۱۳۹۱) و نیز «ملاک حکم و تعدد حکم تکلیفی در حوزه ولایت مالی ولی قهری» اثر همین نویسنده (۱۳۹۰)، به گستره و مبانی ولایت مالی ولی قهری پرداخته‌اند، اما تمرکز اصلی آن‌ها بر تبیین کلی قلمرو و احکام ولایت ولی قهری در امور مالی مولی علیه بوده است نه بررسی استمرار اجاره‌های منعقد در دوران حجر پس از رفع آن به‌طور خاص.

روش پژوهش: این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای انجام گرفته است و با بهره‌گیری از منابع فقهی و حقوقی موجود، به تحلیل دیدگاه‌های مختلف پیرامون موضوع پرداخته‌ایم. در این مسیر، علاوه بر منابع چاپی، جهت دسترسی به متون فقهی مختلف، از پایگاه‌های اینترنتی «کتابخانه دیجیتال نور» و «کتابخانه مدرسه فقاہت» نیز استفاده شده است.

۱. نظریه نفوذ مطلق اجاره بعد از رفع حجر

مطابق این دیدگاه، در مورد تمام محجوران، قراردادی که ولی با رعایت غبطه مولی علیه منعقد می‌کند، بعد از رفع حجر نیز نافذ است و استمرار دارد. ادله‌ای که برای اثبات این نظر ارائه شده، به شرح زیر است:

۱.۱. اطلاق ادله ولایت

در دفاع از صحت اجاره بعد از رفع حجر، به اطلاق ادله ولایت ولی استناد شده که رویکردی منطبق با ظاهر برخی روایات است. از میان فقیهانی که در مسئله اجاره مازاد بر مدت حجر اظهار نظر کرده‌اند، شاید بتوان از شیخ طوسی به‌عنوان برجسته‌ترین و یکی از نخستین فقیهانی یاد کرد که با تصریح به نفوذ اجاره در فرض مذکور، موجب استواری این عقیده در آثار فقیهان پس از خود شده است. ایشان در کتاب *الخلاف* با اشاره به اینکه «اگر پدر یا وصی، فرزند یا مالی از اموال او را اجاره دهد، به اتفاق فقیهان این عقد صحیح است»، بر این باور تأکید کرده که در صورت بلوغ فرزند پیش از اتمام مدت اجاره، عقد برای او لازم است و حق فسخ آن را ندارد (طوسی، بی تا، ج ۳، ص. ۵۰۰). وی برای اثبات این حکم، این‌گونه استدلال کرده که عقد نسبت به صغیر یا مال او به‌طور صحیح منعقد شده است و هرکه ادعای وجود حق فسخ دارد، باید دلیل ارائه

کند. فقیهان بعد از او که از این نظر پیروی کرده‌اند، ادله دیگری برای توجیه صحت عقد ارائه کرده‌اند بدین مضمون که وقوع عقد از سوی اهلش و در محلس در زمانی که امکان آگاهی از رشد (کمال) میسر نبوده، صورت گرفته است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۲).

بنیاد این سخن «اتلاق ادله ولایت» عنوان شده است (جمعی از محققین، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴۰۲). در مقام اثبات اطلاق ادله ولایت، گفته شده که ولایت مقید به حال صغر است و در نتیجه، ولایتی برای بعد از رسیدن به بلوغ و رشد وجود ندارد، اما متعلق این ولایت مطلق است؛ به گونه‌ای که شامل حال پس از بلوغ نیز می‌شود؛ همان‌گونه که قبل از بلوغ موجود بوده است (بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۱۳۹).

به علاوه، برخی فقیهان، ادعای اجماع بر «ولایت مطلق» اولیای قهری کرده (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۷۶) و این امر را از «ضروریات» و «واضحات» فقه دانسته‌اند (مروج جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۸۰). آنان در تأیید این نظر از جمله به جواز تزویج مولی علیه و قیاس اولویت از آن استناد کرده‌اند که شرح و نقد آن را در بخش مربوطه خواهیم آورد.

برخی نویسندگان حقوقی (حق خواه، ۱۳۹۰، ص ۶) نیز در صحت و نفوذ اجاره بعد از رفع حجر به تبعیت از برخی فقها، اشاره به روایتی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) کرده‌اند مبنی بر اینکه «تو و مال تو برای پدرت هستید» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۳۵). همچنین، روایت نقل شده از امام صادق (علیه السلام) در ارتباط با اینکه «پدر می‌تواند از مال فرزند خود به حدی که اسراف نباشد، بردارد»، مورد تمسک قائلین به این نظر قرار گرفته است و معتقد به اطلاق جواز تصرف در اموال فرزند صغیر شده‌اند (حر عاملی، بی تا، ج ۱۷، ص ۲۶۲).

این رویکردها منجر به شکل‌گیری اصلی تحت عنوان «اصل ولایت عام» اولیای قهری در نظر حقوق دانان شده است؛ اصلی که دامنه آن به قدری گسترش یافته که شامل غیر اولیای قهری نیز شده و حتی بر جریان اصل مذکور در ارتباط با قیم هم تأکید شده است؛ یعنی اگر در اختیار وی نسبت به انجام کار خاص یا انعقاد قراردادی تردید شود، اصل بر وجود این اختیار است (کاتوزیان، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۳۶؛ صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۳۱۸).

پذیرش اطلاق ادله ولایت و وجود «اصل ولایت عام» بر محجوران، دست‌کم نسبت به اولیای قهری می‌تواند باور به نفوذ اجاره مازاد بر مدت حجر را تقویت کند و در نظام حقوقی کنونی نیز

مؤیداتی نسبت به آن وجود دارد؛ بدین توضیح که اگر ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی^۱ و ماده ۷۳ قانون امور حسبی^۲ در کنار یکدیگر قرار داده شود، نتیجه آن «اصل ولایت عام» اولیای خاص در مقایسه با قیم است و البته چنان‌که گفته شد، برخی حقوق‌دانان آن را در مورد غیراولیای خاص نیز جاری دانسته و دامنه اصل مذکور را تا جایی گسترش داده‌اند که اعمال ولی قهری پس از رشد صغیر را هم نافذ تلقی کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۸، ج ۲، ص. ۱۹۶).

۲.۱. استصحاب اختیارات ولی

عده‌ای برای اثبات نفوذ اجاره بعد از پایان حجر مولی علیه، به اصل استصحاب استناد کرده‌اند. جریان اصل مذکور در این مسئله از سه جهت قابل تصور است. نخست اینکه، با شک در تداوم ولایت بر محجور و جواز تصرف او در اموال مولی علیه در دوران پس از رفع حجر، ولایت نسبت به این دوران استصحاب شده، و حکم به نفوذ عقد داده می‌شود. در این فرض به‌زعم قائلین به جریان استصحاب، شک ما از نوع شک در رافعیّت رافع (کمال) است. براین اساس، چون عقد در زمان وجود ولایت به‌درستی منعقد شده است، بلوغ و رشد مولی علیه در اثنای اجاره، تأثیری بر تداوم ولایت و بقای عقد اجاره ندارد و با استصحاب ولایت ولی برای دوران پس از حجر، می‌توان ولایت او را به‌رغم رشد مولی علیه، باقی دانست (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۷، ص. ۳۳۳؛ طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۵۰۰).

جهت دیگر در استناد به استصحاب، آن است که استصحاب مذکور را از نوع عدمی بدانیم و قائل به «استصحاب عدم بلوغ مولی علیه» تا پایان مدت اجاره شویم. بر این مبنا و با توسعه دایره استصحاب عدمی، در جهت تحکیم آن به‌عنوان دلیلی برای نفوذ اجاره مازاد بر حجر، می‌توان گفت دلیل اعتبار استصحاب، ثبوت ولایت و عمومیت دایره آن در موارد مشکوک است؛ هرچند با تحقق بلوغ مصادف باشد. همچنین، بر این مبنا، احتمال وجود حق فسخ برای مولی علیه را نیز رد کرده‌اند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۳، صص. ۲۱۴-۲۱۶).

۱. «در کلیه امور مربوطه به اموال و حقوق مالی مولی علیه، ولی نماینده قانونی او می‌باشد».

۲. «در صورتی که محجور ولی یا وصی داشته باشد دادستان و دادگاه حق دخالت در اداره امور او ندارند و فقط دادرس بعد از رسیدگی لازم می‌تواند وصایت وصی را تصدیق نماید».

جهت سوم در استناد به استصحاب، آن است که با اعتقاد به تداوم اجاره به‌رغم بلوغ مولی‌علیه در اثنای آن، در وهله بعدی و در رفع تردید نسبت به امکان یا عدم امکان فسخ عقد توسط مولی‌علیه، می‌توان عدم وجود حق فسخ برای وی پس از رشد را استصحاب کرد (جبعی عاملی شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص. ۲۲۸.

همچنین، برخی از جمله شیخ طوسی و ابن ادریس، عدم پذیرش حق فسخ برای مولی‌علیه پس از رشد را مبتنی بر استصحاب صحت و لزوم عقد دانسته‌اند؛ همان‌طور که تزویج محجور در حال صغر را برای او لازم دانسته‌اند (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۷).

۳.۱. اقتضای مصلحت محجور و اشخاص ثالث

مطابق قاعده، کسی که به نمایندگی از طرف غیر، مال او را اداره می‌کند، باید اعمال او با رعایت غبطه و مصلحت مولی‌علیه انجام شود (مستنبط از ماده ۶۶۷ قانون مدنی) و در این امر تفاوت نمی‌کند که نماینده، قانونی باشد مانند پدر، جد پدری یا وصی منصوب از جانب آن‌ها یا قضایی باشد مانند قیم و امین یا قراردادی مانند وکیل (امامی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص. ۲۱۳).

برخی نویسندگان در مقام دفاع از نفوذ اجاره مازاد بر حجر استدلال کرده‌اند که اگر معامله واقع شده را صحیح ندانیم، توالی فاسدی بر آن مترتب خواهد شد از جمله اینکه منجر به کاهش رغبت نسبت به معاملات مربوط به اموال مولی‌علیه شود و این به ضرر محجور است (حق‌خواه، ۱۳۹۱، ص. ۱۰). پس مصلحت محجور اقتضا دارد که عقد برای بعد از حجر صحیح باشد. همچنین، در تشخیص مصداق اعمال خلاف غبطه مولی‌علیه، برخی فقها بر این عقیده‌اند که صرفاً تصرفی برخلاف غبطه و فضولی است که اولاً، ولی بداند که این‌گونه است و ثانیاً، در واقع هم همین‌طور باشد (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۴).

فقیهان بسیاری بر این باورند که اگر مصلحت ویژه محجور^۱ اقتضا کند، اجاره شخص محجور یا اموال او برای مدت زمانی بعد از رفع حجر صحیح خواهد بود؛ همان‌طور که اجاره موقوفه از سوی متولی برای مدت زمان طولانی (بعد از نسل اول) را با فرض اقتضای مصلحت موقوفه، مجاز

۱. فقیهان از آن به «مصلحت لازم‌المراعات» تعبیر کرده‌اند (بجنوردی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص. ۹۸؛ حسینی سیستانی، ۱۴۰۲، ص. ۴۰۶).

و صحیح دانسته‌اند (رشتی، ۱۳۱۰ق، صص. ۳۴۶-۳۴۷).

این مصلحت ویژه که جنبه استثنایی دارد، حالت خاصی است که اکثریت قریب به اتفاق فقیهان قائل به نفوذ اجاره در آن وضعیت شده‌اند؛ چه آن دسته که قائل به نفوذ مطلق اجاره در فرض مسئله هستند و چه برخی که قائل به عدم نفوذ اجاره برای مازاد بر دوران حجر یا وجود حق فسخ برای مولی علیه نسبت به این دوران هستند (بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص. ۱۳۹؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۵؛ جواهری، ۱۴۳۱ق، ج ۹، ص. ۳۵۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص. ۵۸۵؛ تبریزی، ۱۴۳۶ق، ص. ۴۶؛ حکیم، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲، ص. ۳۶). این فرض که باید آن را از رعایت مصلحت کلی در تصرفات ولی محجور بازشناخت، عبارت است از اینکه لزوم حفظ مال یا جان طفل، اقتضای اجاره مازاد بر حجر را داشته باشد. تفاوت این مصلحت ویژه با مصلحت معمول آنجا آشکار می‌شود که برخی فقیهان تصریح کرده‌اند که در صورت رعایت مصلحت معمول طفل نیز او همچنان پس از بلوغ حق فسخ اجاره را خواهد داشت مگر اینکه «مصلحت لازم‌المراعاتی» وجود داشته باشد (بجنوردی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص. ۹۸). پس وجود مصلحت لازم‌المراعات، فرضی خاص‌تر از وجود مصلحت کلی (عمومی) محجور است که برخی فقها آن را تعبیر به «مصلحت ملزمه شرعیه» کرده‌اند (حسینی سیستانی، ۱۴۰۲، ص. ۴۰۶). مثال آن، فرضی است که کسی مال صغیر را به کمتر از آن مدت اجاره نکند و این عدم اجاره موجب ضرر وی شود (امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۶۸).

حال با لحاظ این تفکیک، باید ملاک تشخیص مصلحت عمومی را تبیین کنیم.^۱ در اینکه آیا وجود مصلحت باید ثابت شود یا عدم مفسده برای نفوذ تصرفات ولی کفایت می‌کند، اختلاف است. برخی فقیهان صراحتاً در اجاره املاک صغیر، صرف عدم مفسده را کافی دانسته‌اند (گلپایگانی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص. ۴۱۸؛ انصاری، بی‌تا، ج ۳، ص. ۵۴۰). مبنای این دیدگاه را می‌توان باور به اطلاق ادله ولایت در نظر آنان دانست؛ به این شرح که ولایت بر صغیر عرفاً دلالت دارد بر تصرف اصلح برای کودک حتی اگر مستلزم تصرف در زمان بعد از بلوغ او باشد. کفایت عدم مفسده نیز شامل اطلاق ادله تصرف در مال صغیر به نحو احسن می‌شود (هاشمی شاهرودی،

۱. شرح این دیدگاه در مطالب آتی خواهد آمد.

۱۴۲۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۸؛ حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۲، ص. ۶۸۱؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۲۵۴). بنابراین، مصلحت عمومی محجور به صرف عدم مفسده در تصرفات ولی تأمین می شود.

به اعتقاد طرفداران نفوذ مطلق تصرفات ولی در حقوق موضوعه نیز با توجه به ظاهر ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی^۱، «عدم رعایت غبطه» به معنای اقدام ولی به ضرر مولی علیه است. پس قانون نیز صرفاً اقداماتی را که به ضرر مولی علیه باشد، خلاف مصلحت دانسته است. بنا بر این ظاهر، برای رعایت غبطه لازم نیست حتماً نفعی هم حاصل شود.

براین اساس، جدا از مصلحت مولی علیه، قائلین نفوذ اجاره مازاد بر حجر به عنوان یکی از توالی فاسدی که ضرورت جلوگیری از آن، نفوذ اجاره را ایجاب می کند، به حفظ حقوق اشخاص ثالث اشاره کرده اند (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، ص. ۳۶۸).

۴.۱. تملیکی بودن اجاره و نظریه واگذاری صلاحیت

قانون مدنی به تبعیت از فقه، عقد اجاره را تملیکی دانسته است (ماده ۴۶۶). در مقام تحلیل ماهیت عقد اجاره به عنوان عقد تملیکی، برخی حقوق دانان عقد اجاره را به معنای «واگذاری حق مالکیت بر منافع» دانسته اند نه انتفاع از منافع تدریجی؛ زیرا خود مالک نیز چیزی جز صلاحیت و قابلیت انتفاع ندارد تا واگذار کند (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، صص. ۳۵۹-۳۶۳). از این تحلیل به عنوان مؤیدی بر نفوذ اجاره مازاد بر حجر استفاده شده است؛ توضیح آنکه، در لحظه انعقاد عقد اجاره، این حق و صلاحیت انتفاع، بالفعل موجود است و امکان انتقال آن به غیر وجود دارد و ولی نیز با انعقاد عقد اجاره، آن را به غیر انتقال داده است. براین اساس، منافع بعد از رفع حجر نیز در همان زمان انعقاد عقد به غیر واگذار شده است.

به عبارت دیگر، باید گفت که در زمان انعقاد عقد اجاره، تمام منافع عین مستأجره حتی برای بعد از رفع حجر موجود بوده و ولی با انعقاد عقد اجاره آن را به مستأجر انتقال داده و او (منتقل الیه

۱. «هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی، پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می نماید...».

منافع) مالک منفعت خواهد بود و منفعت در ملک او حاصل می‌شود (امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۸۹). دیدگاه مفروض‌الوجود بودن منافع یا کفایت قابلیت وجود آن، در فقه نیز مطرح بوده است (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص. ۸۲). اینان قائل به فعلیت داشتن منافع آینده مال در حین عقد بوده و اجاره را مانند بیع اموال عینی مولی علیه پنداشته‌اند. بنابراین، هر آنچه صغیر قبل از بلوغ به‌طور بالفعل مالک آن و قابل تصرف و واگذاری از سوی او در فرض اهلیت او بوده، تصرف ولی نیز در فرض حجر در آن نافذ است (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶ق، ج ۸، ص. ۳۳۴). با این استدلال، دیگر تمایزی بین جواز انعقاد عقود مستمر و آنی به نمایندگی از محجور برای بعد از زمان بلوغ نخواهد بود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، صص. ۲۳۵-۲۳۶؛ بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص. ۱۳۹). همچنین، در مورد حق فسخ برای مولی علیه پس از کمال، استدلال شده که چون اجاره عقدی تملیکی و لازم است، برای جواز فسخ باید دلیل وجود داشته باشد که در اینجا دلیلی موجود نیست (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۷).

۵.۱. قیاس اجاره به موارد مشابه

در اثبات دیدگاه نفوذ اجاره مازاد بر حجر، به نفوذ اجاره عبد بعد از عتق او اشاره شده است. (اصفهانی، ۱۳۸۰، ص. ۴۰۰). بدین شرح که اگر برده‌ای از سوی مولا به اجاره داده و سپس از سوی وی آزاد شود، به اعتقاد اکثر فقیهان چون منافع عبد مایملک مولا بوده و مستأجر به عوض صحیح مالک منافع عبد شده است، عتق بعدی او تأثیری بر عقد اجاره نخواهد داشت (حلی (علامه)، بی تا، ج ۱، ص. ۲۴۲).

همچنین، اجاره اموال مولی علیه با بیع اموال عینی او قیاس و گفته شده است همان‌گونه که ولی محجور مجاز به بیع اموال صغیر و در واقع، نقل عین همراه با منافعش به غیر است، پس تصرف او در منافع یعنی اجاره اموال محجور، به طریق اولی صحیح خواهد بود. براین اساس، اجاره برای بعد از زمان رفع حجر نیز صحیح است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، صص. ۲۳۵-۲۳۸).

همچنین، برای اثبات نفوذ اجاره مازاد بر زمان حجر، برخی فقیهان اجاره مازاد بر حجر را به اجاره موقوفه از سوی متولی و نفوذ آن بعد از فوت او قیاس کرده‌اند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص.

۱۰۰). در حقوق موضوعه نیز در این زمینه به ماده ۴۹۹ قانون مدنی^۱ استناد شده است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، ص. ۳۶۸)؛ با این توضیح که نماینده محجور مانند متولی موقوفه دارای عنوان «نماینده» و ولایت بوده و تصرفات هر دوی آن‌ها با رعایت صرفه منوب^۲ عنه نافذ تلقی می‌شود. از طرف دیگر، فوت متولی همچون پایان مدت حجر، سبب پایان نمایندگی خواهد شد. نمونه دیگری از قیاس‌های مطروحه که در راستای دفاع از اطلاق ولایت و نفوذ اجاره مازاد بر زمان حجر مطرح شده، جواز تزویج مولی علیه و قیاس اولویت از آن است. وقتی ولی قهری مجاز به تزویج فرزند صغیرش با رعایت غبطه اوست، با توجه به اهتمام شارع به عقد نکاح، به طریق اولی تصرف در اموال وی نیز جایز است (انصاری، بی‌تا، ج ۳، ص. ۵۳۵). حتی از برخی فقیهان نقل شده است که مدت در عقد نکاح (منقطع) برای صغیر، اتفاقاً باید شامل بخشی از زمان بلوغ نیز باشد؛ زیرا قابلیت استمتاع پیش از آن وجود ندارد (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۶).

۲. نظریه عدم نفوذ اجاره بعد از رفع حجر

مشهور فقیهان امامیه معتقدند که اجاره منعقدۀ توسط ولی برای بعد از رفع حجر، غیرنافذ است و نفوذ آن منوط به اجازه مولی علیه است (حلی (علامه)، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص. ۲۸۳؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۹، صص. ۳۱۱-۳۱۳؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، صص. ۹۹-۱۰۰؛ نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، ص. ۳۳۴؛ سیوری (فاضل مقداد)، ۱۳۸۷، ص. ۳۸۲؛ خمینی، ۱۴۳۴ق، ج ۱، ص. ۶۱۱؛ امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۶۸؛ جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱ الف، صص. ۵۷-۵۸). برخی نیز از این حکم به حق فسخ مولی علیه بعد از رفع حجر تعبیر کرده‌اند. به‌رغم تفاوت این دو تعبیر در ماهیت و آثار، بدین سبب که این تعبیر از جهت عدم استقرار اجاره مشترک هستند و به‌علاوه ادله‌ای که برای اثبات این دو دیدگاه ارائه شده یکسان است، ما آن را ذیل یک عنوان («عدم نفوذ») بررسی کرده‌ایم. دلایل این دیدگاه را می‌توان در عدم ثبوت ولایت برای زمان بعد از حجر و نقد دلایل نظریه نفوذ عقد اجاره خلاصه کرد.

۱. «هرگاه متولی با ملاحظه صرفه وقف، مال موقوفه را اجاره دهد، اجاره به فوت او باطل نمی‌گردد».

۱.۲. مقید بودن ولایت به زمان حجر و لزوم وجود مصلحت

به‌رغم ادعای وجود اصلی تحت عنوان «ولایت عام» برای ولی، در رد آن گفته شده که اجماع مورد ادعا در اطلاق ادله ولایت، تنها در مورد متیقن (دوران صغر) است و قول مشهور بر عدم ولایت پس از کمال (رشد) تأکید دارد. همچنین، اخبار مربوط به جواز قرض گرفتن از مال صغیر، اختصاص به دوران صغر دارد و این اخبار دلالت بر ثبوت ولایت پس از کمال ندارد. به عبارت دیگر، اخبار مذکور ناظر به موردی است که «حجر» ثابت باشد (کاشف‌الغطا، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص. ۴۹۳).

گذشته از تبدل رأی شیخ طوسی در کتاب مؤخر ایشان، المبسوط (۱۳۸۷ق، ج ۳، ص. ۲۴۰)، برخی فقیهان در نقد سخن شیخ طوسی در الخلاف که اجازه برای بعد از حجر را نافذ دانسته بود، گفته‌اند که مجرد عدم دلیل بر ولایت نسبت به دوران کمال، برای عدم نفوذ عقد ولی بعد از رفع حجر کافی است (بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص. ۱۳۹)؛ زیرا ولایت بر شخص مسلمان و کامل، برای کسی غیر از نبی مکرم اسلام (صلی‌الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و فقیه وجود ندارد (جواهری، ۱۴۳۱ق، ج ۹، ص. ۳۵۴). به عبارت دیگر، اصل عدم ولایت شخص نسبت به دیگری اقتضا دارد که در مورد ولی هم این اصل جاری و در موارد تردید در صلاحیت و اختیار او، اصل عدم اختیار باید جاری شود. قلمرو «اصل عدم ولایت» شامل ولی قهری، وصی، قیم و... نیز می‌شود (لنگرودی، ۱۴۰۱ الف، ص. ۱۸۲).

به علاوه، در جهت تقویت ادعای اطلاق ادله ولایت نمی‌توان به ادله جواز تزویج مولی علیه استناد کرد؛ زیرا دلیلی بر ولایت برای زمان بعد از حجر در رابطه با منافع اموال صغیر وجود ندارد. در واقع، این نوع از ولایت که مستلزم تصرف در امور مولی علیه نسبت به دوره کمال اوست، صرفاً اختصاص به نکاح دارد که مستظهر به نص و دلیل خاص است (تبریزی، ۱۴۳۶ق، ص. ۴۶؛ جواهری، ۱۴۳۱ق، ج ۹، ص. ۳۵۴).

مضمون روایت ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه‌السلام) در تفسیر روایت مذکور از امام صادق (علیه‌السلام) این است که امام (علیه‌السلام) فرمودند «من دوست نمی‌دارم که پدر از مال فرزندش چیزی غیر از ضروریات و نیازمندی‌هایش بردارد» و سپس در مقام تعلیل، به آیه شریفه «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» استناد کرده‌اند (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۷، ص. ۲۶۳). در تفسیر قول رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) مبنی بر اینکه «تو و مال تو برای پدرت هستی»، نظر فقها بر عدم اطلاق این

قول قرار گرفته است. در واقع، «مورد کلام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) یا ائمه (علیهم السلام) که این کلام رسول خدا را مورد استدلال قرار داده‌اند، فقط موردی است که پدر به اموال فرزند خویش نیاز دارد. در این صورت لازم نیست از فرزندش اجازه بگیرد و می‌تواند از مال فرزند به اندازه نیاز و بدون اینکه اسراف کند، بردارد»^۱. قاعده احترام مال مسلمان حتی در روابط مالی پدر و فرزند نیز حاکم است و ولی محجور به صرف استناد به ابوت نمی‌تواند از مال فرزندش مصرف کند و نبوی مذکور از منظر فقیهان معمولاً به نیست (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۲، ب، ج ۲، ص. ۴۵۴).

افزون‌براین، اگرچه ولی بر مولی‌علیه یا اموال او ولایت دارد، این ولایت مقید به رعایت غبطه اوست که اخص از تصرف غیرضرری است؛ یعنی تصرف غیرزیان‌بار (بدون مفسده) لزوماً به مصلحت و غبطه مولی‌علیه نیست. در مورد بحث که مربوط به منافع آتیه اموال مولی‌علیه است، این منافع موضوعاً از شمول اختیارات ولی خارج است و در این مورد باید به اصل فساد تصرف ولی تمسک جست که منبعث از اصل عدم ولایت است؛ زیرا اگر سبب و مبنای ولایت، ناتوانی مولی‌علیه در اداره اموال و امور خود باشد، تصرف شخص بالغ یا رشید در امور خود از این جهت نقضی ندارد و دلیلی برای ولایت بر اموال و امور شخص نسبت به بعد از حجر وجود ندارد (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۶).

در خصوص لزوم وجود مصلحت در تصرفات ولی، افزون‌براینکه برخی فقیهان نسبت به این قید ادعای اجماع کرده‌اند (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۲، ص. ۶۸۱)، شاید بتوان از برخی احکام مربوط به معاملات ولی نسبت به اموال مولی‌علیه نیز نتیجه گرفت که صرف عدم مفسده جهت نفوذ این تصرفات کافی نیست ازجمله اینکه نفوذ هبه منعقدۀ توسط ولی به نیابت از مولی‌علیه منوط به معوض بودن هبه می‌شود؛ آن هم عوضی که نفع بیشتری (نسبت به مال موهوبه) برای وی داشته باشد (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۲۶۱). به نظر مقصود از رعایت غبطه نیز غبطه واقعی^۲ است (عاملی (شهید اول)، بی‌تا، ج ۱، ص. ۳۵۲؛ امامی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص. ۲۱۴). این رویکرد

۱. برای دیدن متن کامل این نظر، ر. ک به وبسایت دفتر آیت‌الله‌العظمی محمدجواد فاضل لنکرانی:

<http://fazellankarani.com/persian/news/22930>

۲. مقصود آن است که اقدام ولی در نهایت و عملاً منجر به نفع مولی‌علیه شود.

منطبق با قول خداوند تعالی در منع تصرف در اموال محجور «مگر به نحو احسن»^۱ است؛ زیرا در صورت کفایت عدم مفسده، از صفت تفضیلی استفاده نمی‌شد (قرائتی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص. ۳۸۲). با توجه به مجموع این استدلال‌ها و محدودیت‌های موجود، می‌توان گفت که در تصرفات ولی، وجود مصلحت و نفع برای مولی‌علیه ضروری است. ممکن است گفته شود که گاه رعایت مصلحت مولی‌علیه اقتضا دارد که اموال او برای مدت بعد از رفع حجر هم اجاره داده شود، لیکن در پاسخ می‌توان گفت اولاً، باید فرض استثنایی رعایت «مصلحت لازم‌المراعات» را از فرض وجود مصلحت عمومی تفکیک کرد. وانگهی، برخی فقیهان حتی رعایت مصلحت لازم‌المراعات را هم مجوزی برای اجاره مازاد بر دوران حجر ندانسته‌اند؛ زیرا معتقدند «در تراحم وجوب حفظ مال صغیر با حرمت تصرف در مال کبیر، مورد اخیر علاوه بر شهرت و اجماع، فی نفسه مهم‌تر است» (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۷). ثانیاً، تردید اصلی در نفوذ تصرفات ولی برای بعد از رفع حجر، تردید در وجود ولایت و عدم آن است و به صرف احراز مصلحت (ولو مصلحت لازم‌المراعات)، نمی‌توان وجود ولایت را ثابت کرد (بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص. ۱۴۰).

از دیدگاه حقوق موضوعه نیز اطلاق اصل ولایت ولی با تردید مواجه است. در تأیید این دیدگاه می‌توان به ماده ۳۱۳ قانون امور حسبی اشاره کرد که در فرض وجود محجور بین شرکای مال مشاع، نظارت دادگاه بر تقسیم مال را لازم دانسته است؛ هرچند ولی قهری نیز حاضر بوده باشد. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی^۲ نیز از نمونه این محدودیت‌هاست که با منوط کردن تزویج صغیر به تأیید دادگاه، این اختیار ولی را مقید کرده است. براین اساس، پذیرش اطلاق ولایت مورد تردید است و قیاس اولویت مورد ادعای قائلین به نفوذ اجاره، دست‌کم از دیدگاه حقوق موضوعه ایران، اعتبار خود را از دست داده است. در ماده ۱۱۳۷ قانون مدنی^۳ نیز امکان طلاق همسر مولی‌علیه برای ولی، منوط به وجود مصلحت شده که به نظر مصلحتی خاص و نیازمند اثبات است و گرنه لزومی به تصریح این قید از سوی مقنن وجود نداشت؛ زیرا در تمام تصرفات ولی باید مصلحت

۱. انعام، آیه ۱۵۲.

۲. «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح».

۳. «ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی‌علیه، زن او را طلاق دهد».

مولی علیه رعایت شود.

در این میان نکته‌ای که مغفول مانده است و باید به آن توجه شود، آن است که نفوذ اجاره بعد از رفع حجر لزوماً به معنای پذیرش ولایت برای غیرمحجور نیست. در واقع، ولی محجور در زمان حجر و صغر نسبت به اموال شخص «محجور» تصرف می‌کند؛ هرچند که متعلق آن، بعد از زمان رفع حجر ایجاد می‌شود؛ چنان‌که خود شخص مالک اگر اهل می‌بود در آن زمان می‌توانست برای منافع آینده اموالش تصرف کند.

۲.۲. نقد استناد به اصل استصحاب

چنان‌که گفته شد، یکی از ادله طرفداران نظریه نفوذ اجاره مازاد بر حجر، استناد به اصل استصحاب است (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، ص. ۳۳۳؛ جبعی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص. ۲۲۸)، لیکن دلیل مذکور از چند جهت قابل مناقشه است. مشخصاً در این خصوص باید گفت که در این مورد وحدت متیقن و مشکوک وجود ندارد؛ با این توضیح که ولایت بر محجور در دوران حجر «متیقن» است و ولایت بعد از رفع حجر (در دوران رشد) «مشکوک» و بین این دو امر وحدت موضوعی وجود ندارد (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۳۴۶).

این فقدان وحدت با تحلیل ارکان استصحاب تقویت می‌شود؛ با این توضیح که در تبیین ماهیت استصحاب، «اجتماع یقین و شک نسبت به یک متعلق در یک ظرف زمانی» از شرایط اساسی جریان آن (در مقام فعلیت استصحاب به لحاظ اصولی) است و صرف توالی زمانی دو حالت، برای تحقق استصحاب کافی نیست (حسینی مطلق، ۱۴۰۳، صص. ۳۱-۳۴ و ۱۸۶-۱۸۸). در واقع، در مسئله مورد بحث، یقین به ولایت ولی در زمان حجر و شک در ولایت او پس از رفع حجر، ناظر به دو وضعیت زمانی و موضوعی متمایز است. از این رو وحدت متعلق یقین و شک مخدوش است. در چنین فرضی، باور به بقای ولایت (خصوصاً در فرض مربوط به اجاره از جانب صغار با توجه به سن بلوغ شرعی و اماره رشد) ناگزیر از خروج از چهارچوب اصل عملی استصحاب و ورود به تحلیل ماهوی وضعیت حقوقی خواهد بود؛ به گونه‌ای که استدلال‌های موافق نفوذ در تحلیل نهایی مبتنی بر فرض «تداوم» یک وضعیت حقوقی‌اند نه بر جریان استصحاب به معنای دقیق و اصولی آن.

صرف‌نظر از این ایراد و بر فرض امکان جریان استصحاب در این فرض، این استصحاب از نوع

«استصحاب استقبالی» است که در خصوص حجیت و اعتبار آن، بین اصولیین اختلاف نظر وجود دارد. مخالفان استدلال کرده‌اند که تسری ادله استصحاب به موردی که شک ناظر به آینده است، مورد تردید است؛ زیرا وحدت زمانی میان متیقن و مشکوک وجود ندارد (بحرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۴۶-۱۴۷؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص. ۴۹۴؛ آل فقیه عاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص. ۲۷۷)؛ البته عده‌ای با تمسک به اطلاق «الیقین لا ینقض بالشک» ادله استصحاب را شامل استصحاب استقبالی نیز دانسته‌اند (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، صص. ۱۰۶-۱۰۷). در مقابل، برخی معتقدند که مصادیق معدودی که به‌عنوان مجرای استصحاب استقبالی ذکر شده‌اند ازجمله جواز بدار و بقای استطاعت در حج، می‌تواند مبتنی بر قاعده «یکسان‌انگاری وضعیت یک پدیده در آتیه با وضعیت آن در بدایت امر» تلقی شود که ارتباطی به استصحاب ندارد (محمودی سیدآبادی و امیدی فرد، ۱۳۹۹، صص. ۱۴۰-۱۴۴). حتی در فرض عدم پذیرش قاعده یکسان‌انگاری وضعیت آتی با وضعیت ابتدایی، می‌توان آن ثمرات معدود را که برای توجیه استصحاب استقبالی ذکر شده است تنها ناظر به تعبدیات دانست. در نتیجه، این قسم از استصحاب جایی در معاملات و به‌طور خاص در مسئله اجاره بعد از حجر نخواهد داشت (محمودی سیدآبادی و امیدی فرد، ۱۳۹۹، صص. ۱۴۰-۱۴۴).

از این گذشته، جریان استصحاب ولایت از حیث نوع شک نیز محل تأمل است؛ زیرا شک موجود در مسئله برخلاف باور قائلین به جریان استصحاب، شک در رافع یا رافعیست رافع نیست، بلکه از سنخ شک در مقتضی تلقی می‌شود و استصحاب در این فرض جاری نمی‌شود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص. ۱۶۰؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، صص. ۲۰-۲۹). بنابراین، اگر ولایت ولی ذاتاً مقید به عنوان حجر دانسته شود، با زوال حجر، اصل اقتضای بقا محل تردید قرار می‌گیرد و استصحاب ولایت نسبت به پس از رفع حجر، از موارد مشکوک در مقتضی خواهد بود. صاحب جوهر نیز در پاسخ به نظر شیخ در الخلاف و پیروان او که استصحاب ولایت در مسئله اجاره مازاد بر حجر را ممکن دانسته‌اند، گفته است که وقوع عقد نسبت به دوران بعد از حجر، نه از سوی اهلش و نه در محلش بوده است تا بخواهیم استصحاب را جاری بدانیم و جهل به زمان بلوغ نیز مداخلیتی در بحث ندارد. (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، ص. ۳۳۳). این بیان درحقیقت، ناظر به فقدان موضوع برای استصحاب است نه صرف فقدان دلیل.

بنابراین، با توجه به اشکالات بنیادین وارد بر استصحاب ولایت، اعم از فقدان وحدت متیقن و

مشکوک، ابتدای شک بر مقتضی و نه رافع و نیز خلط ناصواب میان تداوم حقوقی و استصحاب اصولی، تمسک به اصل استصحاب برای اثبات نفوذ اجاره نسبت به مازاد بر دوران حجر فاقد مبنای معتبر اصولی است. به هر حال، سخن در باب حجیت یا عدم حجیت استصحاب استقبالی بسیار است و در این مقال نمی‌توان به آن پرداخت، لیکن قدر متیقن این است که در مسئله اجاره مازاد بر دوران حجر، با توجه به سایر استدلال‌های طرف‌داران نظریه عدم نفوذ، موضوعاً مجالی برای تمسک به استصحاب باقی نخواهد ماند حتی اگر قائل به حجیت نوع استقبالی آن باشیم.

۳.۲. رد قیاس به تصرفات متولی موقوفه (ماده ۴۹۹ قانون مدنی) و سایر موارد مشابه

برخی در مقام استدلال برای اعتبار اجاره بعد از حجر، آن را با اجاره مال موقوفه توسط متولی و سپس فوت او در اثنای اجاره قیاس کرده‌اند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص. ۱۰۰). این دیدگاه در حقوق موضوعه نیز از سوی برخی استادان مطرح شده و از ملاک ماده ۴۹۹ قانون مدنی در مورد اجاره مال موقوفه از سوی متولی استفاده شده است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، ص. ۳۶۸).

در مقابل، قیاس مذکور به درستی از سوی برخی حقوق‌دانان مورد تردید قرار گرفته؛ زیرا وضعیت متولی در اینجا متفاوت با وضعیت ولی یا قیم محجور است و برخلاف مقام تولیت که تابع وجود موقوفه بوده و تولیت متولی بعدی، ادامه تولیت متولی قبلی است، در مورد اختیارات ولی، وصی یا قیم نمی‌توان چنین استدلال کرد؛ زیرا حدود ولایت آن‌ها تا زمان رشد محجور است و با رفع حجر، ولایت از بین می‌رود (امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۶۸). به علاوه، در رد این قیاس می‌توان به حکم ماده ۴۹۷ قانون مدنی استناد کرد؛ توضیح آنکه، برخی نویسندگان یکی از مصادیق قسمت دوم ماده ۴۹۷ (انحلال اجاره با فوت موجر) را، اجاره موقوفه توسط موقوف‌علیهم خاص^۱ برای

۱. متن کامل ماده ۸۱ قانون مدنی سابق:

«در اوقاف عامه که متولی معین نداشته باشد، اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود. در اوقاف خاصه، اگر متولی مخصوص نباشد، تصدی با خود موقوف‌علیهم است.»

با توجه به ذیل ماده ۸۱ قانون مدنی سابق (که اصلاحات سال ۱۳۷۰ شامل آن نمی‌شود) و ایضاً مقید بودن دخالت فقیه (سازمان اوقاف) در فرض عدم تعیین متولی در وقف خاص، به «مصلحت وقف و بطون لاحق یا رفع اختلاف موقوف‌علیهم» در ماده ۱ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف، اداره موقوفه (اعم از اجاره آن) در این فرض با موقوف‌علیهم

بعد از عمر خود دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۴۰۲، ج ۳، صص. ۱۹۷ و ۲۰۶). به این بیان که چون موقوف‌علیه‌م در وقف خاص، تنها برای مدت عمر خود بر مال موقوفه سلطه دارند و آن را اداره می‌کنند، اگر موقوفه را برای مدتی اجاره دهند و قبل از انقضای مدت اجاره فوت کنند، اجاره منحل می‌شود.

تفاوت بین دو حکم مواد ۴۹۷ و ۴۹۹، تمایز بین موضوع آن دو را آشکار می‌کند. در مورد ماده ۴۹۹، ولایت بر موقوفه (تولیت) استمرار دارد، ولی شخص متولی تغییر پیدا می‌کند؛ درحالی‌که در مورد ماده ۴۹۷، اصل سلطه و مالکیت شخص موجود (موقوف‌علیه‌م) بر مال موقوفه، پس از مرگ ایشان پایان می‌یابد. براین اساس، به نظر می‌رسد که وضعیت اجاره بعد از رفع حجر را باید با اجاره موقوفه پس از فوت موقوف‌علیه‌م (ماده ۴۹۷) قیاس کرد نه با ماده ۴۹۹ در مورد اجاره متولی و فوت او؛ زیرا در فرض اخیر، متولی به عنوان «ولایت» و «نماینده‌گی» موقوفه را اجاره داده و متولی بعدی (بعد از مرگ او) نیز ادامه‌دهنده راه و سمت اوست؛ درحالی‌که در مسئله اجاره ولی برای بعد از رفع حجر مولی‌علیه، اصل ولایت از بین می‌رود و به دیگری منتقل نمی‌شود. در واقع، فرض ماده ۴۹۹ تجلی بخش اول ماده ۴۹۷ است که مقرر می‌دارد «عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستأجر باطل نمی‌شود...».

در نقد قیاس اجاره مازاد بر حجر با اجاره عبد و عتق، باید گفت این قیاس مردود است؛ زیرا در اجاره عبد، ولایت امری ذاتی و از ابتدا موجود است درحالی‌که در اجاره اموال صغیر توسط نماینده، ولایت محدود به دوران حجر است و با بلوغ صغیر زایل می‌شود. از این منظر، وجود سن خاص به عنوان اماره عرفی رشد، نه به عنوان «علت»، بلکه کاشف از پایان ولایت است و تحلیل دقیق تفاوت موضوعی قیاس مذکور را تسهیل می‌کند. وانگهی، اگر به دنبال مسئله‌ای مشابه با اجاره عبد و عتق او در حقوق کنونی باشیم، انتقال عین مستأجره به خود مستأجر در اثنای اجاره^۱ قیاس دقیق‌تری است. نظر مرجع در این فرض، انحلال اجاره به موجب این انتقال است به دلیل

خواهد بود (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۲ الف، ص. ۷۱؛ کاتوزیان، ۱۴۰۲، ج ۳، صص. ۱۹۶-۱۹۷). این نظر از سوی برخی فقیهان نیز اتخاذ شده است (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، ص. ۲۶؛ جعفی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص. ۱۸۸).
۱. برای شرح مسئله ر. ک به: کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، صص. ۴۰۵-۴۰۶؛ امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۹۰؛ حکیم، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲، ص. ۳۲.

منطوق ماده ۴۹۸ قانون مدنی^۱ و وجود ظهور عرفی در انحلال اجاره. نتیجه آنکه، حتی با تطبیق مسئله اجاره عبد و عتق با حقوق کنونی، نمی‌توان به این قیاس برای اثبات نفوذ اجاره نسبت به مازاد بر دوران حجر تمسک جست.

آخرین قیاس مطروحه از سوی قائلین به نفوذ اجاره صغیر یا اموال او برای بعد از حجر، استناد به جواز تزویج مولی علیه بود که در بحث عدم اطلاق ادله ولایت اجمالاً مورد نقد قرار گرفت. در اینجا باید افزود که ازدواج چه دائم و چه منقطع، مالکیت منافع نیست و به‌رغم تعبیر نکاح منقطع به اجاره در برخی متون، این تعبیر به معنای واقعی نبوده و صرفاً از باب تشابه و اشتراک در برخی احکام به علت وجود مدت در هر دوی این عقود است (رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۲۴۶). به‌علاوه، در قیاس مذکور از این نکته غفلت شده که حسب ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، اختیار ولی در تزویج صغیر چه دائم و چه منقطع، منوط به وجود مصلحت و اجازه دادگاه شده و در قانون حمایت خانواده (ماده ۵۰) نیز ضمانت اجرای کیفری برای این حکم تعیین شده است. با وجود این قیود، امکان قیاس اولویت مشکل می‌نماید (شفیع‌زاده و همکاران، ۱۳۹۸، صص. ۱۸۳-۱۸۵).

۳. دیدگاه تفکیک میان انواع محجورین

این دیدگاه با عنوان «نفوذ اجاره برای دوران متیقن در حجر و عدم نفوذ آن برای دوران متیقن در کمال (رفع حجر)» از سوی برخی فقیهان مطرح شده است (جبعی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص. ۲۲۸؛ حلی (علامه)، بی‌تا، ج ۱، ص. ۲۴۲؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص. ۲۴۰؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۴۲۳؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۳۲؛ حکیم، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲، صص. ۳۶-۳۵؛ بروجردی، ۱۳۶۴، ج ۴، صص. ۱۳۸-۱۴۱؛ خویی، بی‌تا، ج ۳۰، ص. ۱۳۴؛ جواهری، ۱۴۳۱ق، ج ۹، ص. ۳۵۴ و در فقه مالکی: اصبحی حمیری، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص. ۴۵۵) و به نظر می‌رسد شاید مبنای آن، علم و جهل^۲ ولی نسبت به زمان رفع حجر باشد. چنان‌که پیش از این اشاره شد، نظر شیخ طوسی در *الخلاف* که مبنای نظر اکثر فقیهان بعد از او در جهت اثبات نفوذ

۱. «اگر عین مستأجره به دیگری منتقل شود، اجاره به حال خود باقی است مگر اینکه موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد».

۲. مقصود از این علم و جهل و نحوه مداخلیت آن در مسئله، متعاقباً تبیین خواهد شد.

اجاره بعد از رفع حجر قرار گرفته است، در کتاب مؤخر ایشان/المبسوط تغییر کرده است. وی در کتاب/المبسوط معتقد به مداخلیت علم و جهل در مسئله و در واقع، قائل به تفکیک بین انواع محجوران شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص. ۲۴۰) همچنین، بعد از شیخ طوسی، عده‌ای از فقیهان (از جمله علامه حلی، شهید ثانی و محقق اردبیلی) از نظر او در/المبسوط پیروی کرده‌اند (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۹، صص. ۳۱۱-۳۱۳).

مطابق این نظر، در مورد صغیر با توجه به سن معین برای بلوغ، ولی به اجمال می‌داند که مولی علیه در چه زمانی از حجر خارج می‌شود و حق ندارد که او یا ملک او را برای مدتی بیش از آن اجاره دهد و اگر چنین کرد، اجاره او غیرنافذ خواهد بود، اما در مورد مجنون یا سفیه یا سایر موارد محتمل (مثل وقوع اتفاقی بلوغ برای صغیر پیش از رسیدن به سن بلوغ شرعی)، چون زمان رفع حجر قابل پیش‌بینی نیست، اجاره برای مدت بعد از حجر نافذ خواهد بود.

در خصوص این دیدگاه، نقدی که مقدمتاً قابل طرح است، آن است که علم و جهل به معنای اصطلاحی خود، مداخلیتی در حکم وضعی (اعم از نفوذ، عدم نفوذ یا بطلان) ندارد (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۲، صص. ۱۷۸-۱۷۹؛ نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۱۳، ص. ۲۴؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص. ۴۵۶؛ سبحانی، بی تا، ج ۱، ص. ۳۰۸؛ نجم‌آبادی، ۱۴۲۱ق، ص. ۵۹۵؛ جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱ ب، ص. ۲۵۶) و عدم امکان توسل به ضابطه علم و جهل جهت تعیین وضعیت عقد اجاره مازاد بر دوران حجر، به درستی مورد اشاره صاحب‌جوهر نیز قرار گرفته است (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۷، صص. ۳۳۳). علی‌ای حال، این دیدگاه و دلایل طرفداران آن به عنوان یکی از دیدگاه‌های قابل توجه در فقه امامیه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱.۳. وضعیت اجاره منعقد شده برای صغیر بعد از بلوغ

مطابق این دیدگاه، اجاره صغیر یا اموال او بعد از بلوغ غیرنافذ خواهد بود؛ زیرا ولی می‌داند که صغیر در سن معین بالغ و از حجر خارج می‌شود، پس حق ندارد اموال یا شخص او را برای مدتی بعد از بلوغ اجاره بدهد. عمده فقهای قائل به مداخلیت علم و جهل در مسئله، ضابطه این علم و جهل را «سن معین شرعی» قرار داده‌اند (جبعی عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص. ۲۲۸). برای تبیین مسئله، مثالی ذکر می‌کنیم. هرگاه ولی، پسرش را که دوازده سال دارد، برای پنج سال اجیر غیر کند یا اموال او را به مدت پنج سال اجاره دهد و در اثنای اجاره، آن پسر بالغ شود، در

اینجا اجاره برای مدت سه سال آن صحیح و برای زمان بعد از بلوغ باطل است. چون وقتی سن پانزده سال نشانه بلوغ است، ولی می‌داند که بعد از سه سال، صغیر بالغ و کامل می‌شود؛ اما اگر پسر ده‌ساله را برای پنج سال اجیر غیر کند و در اثنای آن بالغ شود (مورد محتمل)، عقد اجاره برای بعد از بلوغ تا پایان مدت نافذ است، اما برای پسر اختیار فسخ عقد وجود دارد (حلی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۲۴۲). گفتنی است که به‌کارگیری این ضابطه (سن معین شرعی) در آثار فقها شایع بوده و نمونه آن را در المبسوط نیز دیدیم. این بیانگر نقش مهم و مفید وجود سنی معین برای کمال (رشد) است تا حداقل اماره‌ای تغلیبی در مسائل اختلافی در دست باشد.

در حقوق کنونی، به‌رغم تصریح ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی^۱، با توجه به متون قانونی متعارض^۲، اختلاف در سنی معین به‌عنوان اماره رشد در رویه قضایی کشور مشهود است؛ با این توضیح که محاکم و ادارات عملاً بر مبنای قانون منسوخ (ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی سابق^۳) سن هجده‌سالگی را معیار قرار داده‌اند (صفایی، ۱۳۶۹، ص. ۲۴۱). این رویکرد در عمل از مشقت و تکلیف مردم برای مراجعه به دادگاه‌ها جهت رفع حجر یا اثبات رشد مطابق نص قوانین موجود کاسته است. مخالفت این تکلیف با اجماع فقها نیز ادعا شده است و علامه حلی به عدم وجه این تکلیف تصریح کرده‌اند (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۲۱۶). براین اساس، ضرورت ایجاد نظم در روابط حقوقی ایجاب می‌کند که قانون‌گذار در مقام تعیین سنی معقول و برگرفته از عرف موجود جهت ایجاد اماره رشد برآید که با توجه به حقوق سایر کشورهای توسعه‌یافته و منابع دینی ما از جمله تفاسیر قرآن کریم و روایات موجود، ترجیحاً همان سن هجده سال مورد تأیید است (کاظمی و برزویی، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۰؛ انصاری‌پور، ۱۳۹۶، ص. ۲۲۹). شاید به دلیل وجود همین اماره در زمان حیات

۱. «هیچ‌کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به‌عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. تبصره ۱: سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است...».

۲. ازجمله موادی که متعارض با سن مذکور در تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی است، می‌توان به مواد ۸۰ تا ۸۴ قانون کار که بین کارگران ۱۵ تا ۱۸ ساله و کارگران بالای ۱۸ سال تفکیک کرده است، قانون اصلاح بند ۲ ماده ۲۷ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی و بند ۲ ماده ۳۶ قانون انتخابات ریاست‌جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۱۲ که سن انتخاب‌کنندگان را ۱۸ سال تمام تعیین کرده‌اند، اشاره کرد.

۳. «هر کس که دارای ۱۸ سال تمام نباشد، در حکم غیررشید است مع‌ذلک در صورتی که بعد از ۱۵ سال تمام رشد کسی در محکمه ثابت شود، از تحت قیمومت خارج می‌شود».

برخی حقوق‌دانان بوده که ایشان را در دسته قائلین به عدم نفوذ اجاره مازاد بر حجر قرار داده است. (امامی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۶۸)؛ زیرا در زمان اجرای ماده ۱۲۰۹، علم به پایان ولایت اجمالاً ممکن بوده است.

۲.۳. وضعیت اجاره منعقدۀ برای مجنون یا سفیه بعد از رفع حجر

در مورد دیگر محجورین و مشخصاً مجانین و سفها^۱، با توجه به اینکه زمان رشد یا افاقه، حتی به اجمال معین نبوده است و از سوی ولی یا قیم قابل پیش‌بینی نیست، این دسته از فقیهان قائل به نفوذ معاملات ایشان برای دوران بعد از رفع حجر شده‌اند. شاید سخن فقیهانی که معتقد به نفوذ مطلق اجاره مازاد بر حجر گردیده‌اند، با کمی تغییر در اینجا کارآمد و قابل اعمال باشد؛ زیرا در اینجا نمی‌توان با توسل به استدلال‌های مضیق‌کننده تصرفات نماینده، چنین اجاره‌ای را مطلقاً نسبت به زمان زاید بر حجر، «ضرری» یا فراتر از حدود اختیارات قیم تلقی کرد و دچار این افراط شد. آنچه در خصوص این دسته از محجورین مناسب‌تر به نظر می‌رسد، فرض نفوذ اجاره اموال ایشان تا زمان افاقه یا رشد و مراعی بودن آن به رعایت غبطه در دوره پس از افاقه یا رشد است.

با توجه به اینکه محدودیت ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی^۲ شامل «اجاره» اموال مولی‌علیه توسط قیم نمی‌شود (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۶، ص. ۳۱۸) و نیز تفکیک «اعمال اداری» از سایر تصرفات قیم به عنوان ضابطه‌ای جهت تعیین وضعیت معاملات دارای ابهام بوده است و ضابطه علم یا جهل به مثابه اماره عرفی نیز در این فرض کارآمد نیست؛ تنها معیار نفوذ اجاره اموال مجانین و سفها، همان ضابطه پیش‌فرض در تصرفات ولی و قیم یعنی رعایت غبطه عرفی مولی‌علیه است (کاتوزیان، ۱۳۹۸، ج ۲، ص. ۲۴۱) و بار اثبات عدم رعایت مصلحت نیز بر عهده مدعی خواهد بود.

۱. مقصود ما از سفاهت در این تقسیم‌بندی، سفاهتی است که به دلیل نرسیدن فرد به سن بلوغ شرعی و قانونی نباشد. برای مثال،

سفاهت شخصی بیست‌ساله که در این فرض زمان رشد او به اجمال نیز قابل پیش‌بینی نیست.

۲. «قیم نمی‌تواند اموال غیرمنقول مولی‌علیه را بفروشد و یا رهن‌گذار یا معامله کند که در نتیجه آن، خود، مدیون مولی‌علیه شود مگر با لحاظ غبطه مولی‌علیه و تصویب مدعی‌العموم. در صورت اخیر، شرط حتمی تصویب مدعی‌العموم ملائت قیم می‌باشد و نیز نمی‌تواند برای مولی‌علیه بدون ضرورت و احتیاج قرض کند مگر با تصویب مدعی‌العموم».

۴. دیدگاه قائل به تفکیک میان اجاره محجور و اجاره اموال او

دیدگاه دیگر آن است که بین اجاره اموال صغیر با اجاره خود او (اجاره اعمال) تمییز قائل شده و اجاره اموال صغیر را برای مدت زمان بعد از رفع حجر نافذ، اما اجاره خود صغیر (اجیر کردن وی) را غیر نافذ و منوط به تنفیذ او پس از رفع حجر بدانیم. این دیدگاه از سوی برخی از فقیهان معاصر مطرح شده (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۲۳۶) و به نظر بر دیدگاه‌های پیشین مرجع است.

۱.۴. نفوذ اجاره اموال محجور بعد از رفع حجر

مطابق این دیدگاه، اجاره اموال محجور بعد از رفع حجر او نافذ و معتبر است و مالک (مولی علیه) نمی‌تواند خارج از موارد مصرح قانونی آن را فسخ یا رد کند. در اثبات این حکم به‌ویژه در مورد اجاره اموال محجور، این‌گونه استدلال شده که چون منافع عین مستأجره در زمان انعقاد عقد اجاره به تبع عین و بالقوه موجود و ملک محجور است، چنان‌که خود مالک در فرض اهلیت در همان زمان می‌توانست تمام آن منافع را برای مدت زمان معین در قالب اجاره به مستأجر انتقال دهد (تملیک کند)، در فرض حجر نیز ولی او می‌تواند تمام آن را به مستأجر تملیک کند.

به عبارت دیگر، چون در زمان انعقاد اجاره تمام منافع مدت اجاره بالقوه موجود است و با انعقاد عقد به مستأجر انتقال پیدا می‌کند، بعد از رفع حجر نیز ملکیت آن متعلق به مستأجر است و نه شخص مولی علیه (که اکنون بالغ و رشید شده) تا تصرف در اموال رشید صدق کند و از قلمرو ولایت خارج باشد. از این جهت اجاره اشیا مانند بیع عین متعلق به محجور است؛ چنان‌که اگر ولی عین متعلق به محجور را با رعایت غبطه و مصلحت او به غیر انتقال دهد، این عقد بعد از رفع حجر هم نافذ است و تصرف در اموال بالغ تلقی نمی‌شود و محجور نمی‌تواند بعد از رفع حجر آن را فسخ یا رد کند. در فرض اجاره هم محجور باید ملتزم به عقدی باشد که ولی او در زمان حجر و در راستای اختیارات قانونی و با رعایت مصالح او نسبت به اموال او منعقد کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۱؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۹۸؛ خویی، بی‌تا، ج ۳۰، صص. ۱۳۴-۱۳۵؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۲۳۶).

ولی قبل از بلوغ یا رفع حجر مولی علیه همان اختیاراتی را دارد که مولی علیه در صورت بلوغ یا عدم حجر از آن برخوردار می‌بود؛ تنها قید آن، رعایت مصلحت مولی علیه است که بنا به فرض

رعایت شده است. در تأیید این نظر به علاوه می‌توان یک دلیل نقضی آورد. فی‌المثل، هرگاه ولی دو ماه مانده به آن که مولی‌علیه بالغ شود، با رعایت مصلحت او و تشریفات قانونی مال او را بفروشد، آیا بیع او بعد از رفع حجر نافذ است یا خیر؟ بی‌تردید معامله او نافذ است. در مورد اجاره هم همین استدلال صادق است. در اینجا برای تشحیذ ذهن، ترجمه عبارت یکی از فقیهان عیناً نقل می‌شود. مرحوم شیخ غروی اصفهانی در توجیه صحت و نفوذ اجاره املاک صغیر و نفوذ آن بعد از بلوغ این‌گونه استدلال کرده است.

«... چنان‌که بارها گفته شده، منافع آینده یک‌خانه [مثلاً] یا عین دیگر بالفعل متعلق به مالک آن است و آنچه به تأخیر می‌افتد، ذات مملوک است نه مالکیت؛ زیرا به‌خاطر تدریج الحصول بودن منافع ضرورت ندارد که مالکیت هم مقارن با آن و به‌تدریج در آینده ایجاد شود تا مالکیت بر معدوم صدق نکند. براین‌اساس، تصرف ولی در ملک صغیر است نه در ملک شخص بالغ و کبیر و مفروض آن است که ولی بر املاک صغیر ولایت دارد و حق دارد در آن تصرف کند. پس مقتضای قاعده آن است که تصرفات او مطلقاً نافذ باشد؛ اگرچه تصرف نسبت به منافع باشد که در زمان بلوغ حادث می‌شود»^۱ (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص. ۲۹۸).

در این میان، تنها شبهه‌ای که ممکن است مطرح شود، آن است که آیا می‌توان گفت اصولاً نفس اجاره طولانی‌مدت به مصلحت مولی‌علیه نیست و غیرنافذ است که این یک بحث دیگر است. به نظر در این خصوص نمی‌توان ادعا کرد که نفس اجاره طولانی‌مدت غیرنافذ است یا به مصلحت مولی‌علیه نیست؛ زیرا مدت در عقد اجاره در واقع، مقوم و تعیین‌کننده میزان و مقدار موضوع معامله اجاره است. وقتی ولی می‌تواند عین اموال مولی‌علیه را به همراه منافع به‌طور دائمی به غیر انتقال دهد، با قیاس اولویت باید قادر باشد تنها منافع اموال او را برای مدتی ولو طولانی به غیر انتقال دهد. چنان‌که گفته شد، طبیعت عقد اجاره که یک عقد مستمر است، سبب ایجاد این شبهه شده است که در خصوص اعتبار آن بعد از رفع حجر تردید شود که بنا بر مطالب مذکور، باید این

۱. «... و یندفع بما مرّ مراراً من أن المنافع المستقبلية للدار و نحوها مملوكة لمالك العين فعلا و انما المتأخر ذات المملوک لا أن الملكية لتدرجية المنافع لا بدّ من أن تكون مقارنة لها، لئلا يلزم ملك المعدوم كما توهم و عليه فتصرف الولی انما هو فیما یملکه الصغیر لا فیما یملکه فی زمان کبیره و المفروض أن الولی له ولاية التصرف فی کل ما یملکه الصغیر فعلا، فمقتضى القاعدة نفوذ تصرفه مطلقا و إن کان بتملیک المنافع المصادفة بذاتها لزمان البلوغ».

تردید را از ذهن زدود.

۲.۴. نفوذ اجاره شخص محجور بعد از رفع حجر

در فرضی که ولی شخص محجور را به عنوان کارگر یا اجیر به غیر اجاره می‌دهد، پس از رفع حجر این اجاره نیز باید نافذ باشد و اجیر (مولی علیه) بعد از رفع حجر نباید قادر به رد یا فسخ آن باشد؛ زیرا با همان قیاس که در مورد اجاره اموال محجور گفته شد، این اجاره در زمان ولایت ولی و با رعایت مقررات قانونی و بنا به فرض با رعایت غبطه و مصلحت محجور منعقد شده و منافع شخص (عمل او) به مستأجر انتقال پیدا کرده است و اجاره اشخاص هم در حقوق اسلام یک عقد تملیکی است و از این جهت مانند اجاره خود شخص است که در فرض بلوغ و رشد ممکن بود انجام شود. به این دلیل، برخی فقیهان تمیز بین اجاره شخص با اجاره اموال محجور را غیر موجه دانسته و گفته‌اند که به قیاس با اموال صغیر، اجاره شخص صغیر هم بعد از رفع صغر (بلوغ یا کبر) باید نافذ باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۷).

با وجود این، گفته شده است که شخص حر و آزاد، حقیقتاً «مالک» منافع (عمل) خود نیست مانند مالکیتی که مولا نسبت به منافع بنده خود دارد، بلکه رابطه شخص با منافع و عمل خود از نوع سلطه‌ای است که شخص بر تملیک عین کلی به غیر دارد؛ یعنی شخص می‌تواند با انعقاد اجاره منافع و عمل خود را به غیر تملیک کند، ولی قبل از آن، خود مالک آن نیست، بلکه بر آن «سلطه» دارد. ولی صغیر هم که قائم مقام اوست، به ولایت از او سلطه بر منافع او دارد و می‌تواند آن را به غیر تملیک کند، اما منافعی که مصادف با زمان کبر و بلوغ شخص است، منافع کبیر تلقی می‌شود و ولی بر شخص کبیر و منافع او سلطه‌ای ندارد و این دلیل عدم نفوذ اجاره شخص صغیر بعد از بلوغ است (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹، ص. ۲۹۹).

به عبارت دیگر، چون اجاره نفس محجور به نوعی استیلا بر نفس محجور است و ولی بعد از رفع حجر بر شخص کبیر ولایت ندارد، پس اقدامات او نسبت به نفس مولی علیه برای آن زمان غیر نافذ خواهد بود. از این جهت نمی‌توان منافع و عمل شخص را به منفعت عین تشبیه کرد و آن را در زمان انعقاد اجاره باقی دانست (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص. ۲۹۸؛ خویی، بی‌تا، ج ۳۰، صص.

۱۳۴-۱۳۵؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۷).

این دیدگاه در حقوق کنونی با توجه به ماده ۷۹ قانون کار^۱ قابل دفاع است، لیکن برخی حقوق‌دانان ممنوعیت انعقاد قرارداد با اشخاص زیر پانزده سال در حقوقی کنونی (ماده ۷۹ قانون کار) را صرفاً دارای ضمانت اجرای کیفری (موضوع ماده ۱۷۶ قانون کار) دانسته و به استناد ماده ۸۵ قانون امور حسبی^۲ و ضوابط حقوق مدنی، انعقاد قرارداد کار با اذن یا به نمایندگی توسط ولی را نافذ دانسته‌اند (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۶، صص. ۲۵۷-۲۵۹). با این حال، از دیدگاه حقوق موضوعه این امر با قواعد حقوق بشری در تعارض است و نمی‌توان برای شخص در زمان رفع حجر تصمیم‌گیری کرد و آزادی شخص و احترام به تمامیت جسمانی اقتضا دارد که دیگری نتواند شخص کبیر را اجیر دیگری کند یا برای او قرارداد کار منعقد کند (عراقی، ۱۳۹۶، ج ۲، صص. ۱۲۸-۱۱۴). افزون‌براین، این امر با تحول حقوق کار و شخصی بودن قراردادهای کار در حقوق امروزی مورد تردید واقع شده است و ماده ۷۹ قانون کار مخصص ماده ۸۵ قانون امور حسبی دانسته شده است (عراقی، ۱۳۹۶، ج ۲، صص. ۱۳۱-۱۳۲).

در نقد این دیدگاه ممکن است گفته شود به این ترتیب نباید نکاح صغیر یا محجور توسط ولی بعد از رفع حجر یا بلوغ او نافذ باشد در حالی که به اجماع فقیهان، انعقاد نکاح محجور توسط ولی او معتبر و بعد از رفع حجر هم نافذ است و قانون مدنی هم به آن تصریح کرده است (ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی). لیکن در پاسخ به این ایراد، برخی فقیهان به تمایز نکاح از تملیک اشاره کرده و گفته‌اند که نکاح یک عقد مشخص و آنی است و نباید به تملیک منافع شخص تشبیه شود (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص. ۲۹۹). حتی اگر این توجیه نیز قانع‌کننده نباشد، چنان‌که پیش از این اشاره شد، دست‌کم از دیدگاه حقوق کنونی (ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی)، اختیار ولی در تزویج صغیر، چه دائم و چه منقطع، منوط به وجود مصلحت و اجازه دادگاه شده و در قانون حمایت خانواده (ماده ۵۰) نیز ضمانت اجرای کیفری برای این حکم تعیین شده است. لذا اختیار عام ولی قهری در این زمینه مورد تردید بوده (شفیع‌زاده و همکاران، ۱۳۹۸، صص. ۱۸۳-۱۸۵) و حتی با پذیرش ولایت

۱. «به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است».

۲. «ولی یا قیم می‌تواند در صورتی که مقتضی بدانند، به محجور اجازه اشتغال به کار یا پیشه‌ای بدهد و در این صورت اجازه نام‌برده شامل لوازم آن کار یا پیشه هم خواهد بود».

عام ولی قهری در امور مربوط به اموال مولی علیه، اختیار او در مورد امور غیرمالی وی از جمله نکاح، امری خلاف اصل و استثنایی تلقی شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۹، ج ۱، صص. ۷۷-۸۰؛ کاتوزیان، ۱۳۹۸، ج ۲، ص. ۱۹۷).

سلطه‌ای که بر شخص در اثر نکاح ایجاد می‌شود، به مراتب شدیدتر از سلطه حاصله از قرارداد کار است. براین اساس، به نظر می‌رسد که نفوذ نکاح محجور از سوی ولی مبتنی بر نص و دلیل خاص است و الاً مطابق قاعده، آن هم باید نافذ نمی‌بود (خویی، بی‌تا، ج ۳۰، صص. ۱۳۴-۱۳۵؛ رشتی، ۱۳۱۰ق، ص. ۲۴۶؛ تبریزی، ۱۴۳۶ق، ص. ۴۶؛ جواهری، ۱۴۳۱ق، ج ۹، ص. ۳۵۴).

نتیجه‌گیری

از بررسی انجام‌شده نتایج زیر حاصل می‌شود.

۱. ولی به اقتضای ولایت می‌تواند در امور مولی علیه (مالی یا غیرمالی) تصرف و مداخله کند، بلکه مصلحت محجور این را واجب می‌کند. ولایت بر محجور نه صرفاً یک اختیار، بلکه نوعی مسئولیت و تکلیف است که توسط قانون‌گذار یا دادگاه برای حمایت از محجور بر عهده شخص ولی یا قیم نهاده می‌شود. او مجاز، بلکه ملزم است امور مالی و غیرمالی مولی علیه را اداره کند. بنابراین، می‌تواند اموال او را به غیر انتقال دهد یا حتی در برخی فروض و با رعایت شرایطی، او را به نکاح غیر در بیاورد.

۲. برای این اختیار یا ولایت یک قید وجود دارد و آن رعایت غبطه و مصلحت مولی علیه است. اینکه مصلحت و معیار تحقق یا عدم تحقق آن چیست، امری است که مطابق عرف معین می‌شود و البته دادگاه هم بر آن نظارت دارد؛ البته برای برخی تصرفات ولی، تشریفات خاصی پیش‌بینی شده که اخذ مجوز مدعی‌العموم برای انتقال اموال غیرمنقول محجور از سوی قیم (ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی) یا اخذ مجوز دادگاه برای نکاح صغیر (ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی) از آن جمله است.

۳. هر نوع تصرفی که ولی با رعایت تشریفات قانونی انجام دهد، در حق صغیر یا محجور نافذ است و علی‌الاصول او حق ندارد بعد از رفع حجر یا رسیدن به بلوغ آن را رد یا فسخ کند. برای مثال، اگر ولی مال صغیر را بفروشد، او نمی‌تواند بعد از رسیدن به سن بلوغ آن را فسخ کند. همچنین، اگر مالی را اجاره دهد و قبل از رسیدن به سن بلوغ مدت آن به پایان برسد،

مالک حق فسخ آن را ندارد. با این حال، اگر اجاره بعد از رسیدن به سن بلوغ یا رفع حجر ادامه یابد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نسبت به مدت مازاد بر حجر، نافذ است یا از سوی مالک (مولی‌علیه که اکنون از حجر خارج شده) قابل رد است؟ قانون مدنی نصی در این خصوص ندارد. در فقه و حقوق موضوعه نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ نظریه نفوذ مطلق، نظریه عدم نفوذ مطلق، دیدگاه تفکیک بین تصرف در اموال صغیر با سایر محجوران و نهایتاً، دیدگاه قائل به تفکیک اجاره اموال محجور از اجاره نفس او (اجاره اشخاص).

۴. برآیند این تتبع فقهی و حقوقی نشان می‌دهد که هرچند در نگاه نخست، نظریه نفوذ اجاره با اصول حقوقی سازگارتر است، لیکن این تحلیل در همه فروض قابل پذیرش نیست. در مورد اجاره اموال محجور که تا بعد از رفع حجر ادامه می‌یابد، از آنجاکه ولی به قائم‌مقامی از محجور در ملک او تصرف و آن را به غیر واگذار کرده و اینکه منافع عین تابع آن است و بالتبع ملک محجور است، مبنای نفوذ اجاره روشن و قابل توجیه است، اما در مورد اجاره نفس محجور (اجیر کردن وی) برای بعد از رفع حجر، چون عمل و منافع شخص، حقیقتاً «ملک» او نیست، بلکه صرفاً شخص بر آن مستولی است، پذیرش چنین تحلیلی دشوار است. بر این اساس، اجاره شخص برای مدتی بعد از رفع حجر به منزله اجاره شخص دارای اهلیت بدون اراده اوست که برخلاف اصل عدم ولایت بر دیگری است و حسب مبانی حجر و دلایل مذکور، در مورد صغار فی‌نفسه باطل است و در مورد سفیه و مجنون بالغ، استمرار عقد پس از رفع حجر منوط به رضایت اوست؛ زیرا با توجه به مبانی حقوق بشری و احترام به تمامیت جسمی شخص، نفوذ اجاره شخص بعد از رفع حجر بدون اراده اجیر قابل توجیه نیست. بر این اساس، در نهایت، باید نظری را پذیرفت که بدواً بین اجاره شخص محجور با اجاره اموال او تفکیک می‌کند و در وهله بعد، میان اجیر کردن صغیر با اجیر کردن سفیه و مجنون بالغ تفکیک قائل می‌شود.

۵. با توجه به نتایج فوق، به منظور رفع ابهام و خلأ قانونی و جهت تأمین انسجام میان منابع فقهی، حقوق موضوعه و ملاحظات حقوق بشری، وضع مواد زیر به قانون‌گذار پیشنهاد می‌شود. الف. در مبحث یک از فصل چهار باب سه ذیل قسمت دوم از کتاب دوم قانون مدنی (در اجاره اشیا)، این ماده درج شود.

«هرگاه ولی یا قیم، با رعایت مصلحت، اقدام به انعقاد عقد اجاره نسبت به اموال مولی‌علیه کند، اجاره نسبت به تمام مدت نافذ خواهد بود ولو اینکه

مدت آن پس از رفع حجر استمرار یابد».

ب. درج این ماده در مبحث سه از فصل چهار باب سه ذیل قسمت دوم از کتاب دوم قانون مدنی (در اجاره اشخاص) تا در کنار ماده ۷۹ قانون کار مخصصی باشد بر ماده ۸۵ قانون امور حسبی.

«اجیر کردن صغیر توسط ولی یا قیم باطل است. مع ذلک اجیر کردن سفیه یا مجنون بالغ در صورتی که با رعایت مصلحت محجور باشد، نافذ است لیکن استمرار آن پس از رفع حجر منوط به رضایت اجیر است».



منابع

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) آل فقیه عاملی، ناجی طالب (۱۴۲۵ق). دروس فی علم الاصول (جلد ۱). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۳) اصبحی حمیری، ابو عبدالله مالک (۱۴۱۱ق). المدونة الكبرى (جلد ۴). بیروت: دارالفکر.
- (۴) اصفهانی، ابوالحسن (۱۳۸۰). وسیلة النجاة (مع تعالیک الامام الخمينی (رحمت الله علیه). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت الله علیه).
- (۵) امامی، سیدحسن (۱۳۹۱). حقوق مدنی (جلد ۵). تهران: اسلامیه.
- (۶) امامی، سیدحسن (۱۳۹۹). حقوق مدنی (جلد ۲). تهران: اسلامیه.
- (۷) انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول (جلد ۳). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- (۸) انصاری، شیخ مرتضی (بی تا). کتاب المکاسب (جلد ۳). بی جا: تراث الشیخ الاعظم.
- (۹) انصاری پور، محمدعلی (۱۳۹۶). بیان موجزی از دلایل ضرورت تعیین سن رشد. مجله مطالعات حقوق خصوصی، ۴۷ (۲)، صص. ۲۱۳-۲۳۰.
- (۱۰) بجنوردی، سیدمحمد (۱۳۹۰). مباحث حقوقی تحریر الوسیله (جلد ۱). تهران: مجد.
- (۱۱) بحرانی، محمد صنقور (۱۴۲۶ق). المعجم الاصولی (جلد ۱). قم: منشورات الطیار.
- (۱۲) بروجردی، مرتضی (۱۳۶۴). المستند فی شرح عروة الوثقی (جلد ۴). قم: لطفی.
- (۱۳) تبریزی، میرزا جواد (۱۴۳۶ق). تنقیح مبانی العروة؛ الاجارة. قم: دار الصدیقة الشهيدة (سلام الله علیها).
- (۱۴) جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (جلد ۳). قم: داوری.
- (۱۵) جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام (جلد ۵). قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- (۱۶) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱ الف). دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت؛ حقوق تعهدات عقود و ایقاعات. تهران: گنج دانش.
- (۱۷) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱ ب). فرهنگ عناصر شناسی. تهران: گنج دانش.
- (۱۸) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۲ الف). مجموعه محشی قانون مدنی. تهران: گنج دانش.
- (۱۹) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۲ ب). الفارق (جلد ۲). تهران: گنج دانش.
- (۲۰) جمعی از محققین (۱۴۲۸ق). احکام الاطفال (جلد ۲). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
- (۲۱) جواهری، شیخ محمد (۱۴۳۱ق). الواضح فی شرح العروة الوثقی؛ زكاة الفطرة والاجارة (جلد ۹). قم: مؤسسه آل البيت للتحقیق والنشر.

- (۲۲) حر عاملی، محمدبن حسن (بی‌تا). وسائل الشیعه (جلد ۱۷). قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التراث.
- (۲۳) حسینی سیستانی، سیدعلی (۱۴۰۲). توضیح المسائل جامع. مشهد: دفتر حضرت آیت‌الله‌العظمی سیستانی.
- (۲۴) حسینی شیرازی، سیدصادق (۱۴۲۶ق). بیان‌الفقه فی شرح‌العروة الوثقی (جلد ۳). قم: دارالانصار.
- (۲۵) حسینی عاملی، سیدجوادبن محمد (بی‌تا). مفتاح‌الکرامه فی شرح قواعدالعلامه (جلدهای ۱۲، ۱۸ و ۱۹). قم: مؤسسه النشرالاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- (۲۶) حسینی مطلق، سیدمحمدباقر (۱۴۰۳). مفهوم، مبانی و قلمرو نظریه تداوم و امکان تطابق آن با استصحاب (پایان نامه کارشناسی ارشد). تهران: دانشگاه تهران.
- (۲۷) حق‌خواه، منیره (۱۳۹۰). ملاک حکم و تعدد حکم تکلیفی در حوزه ولایت مالی ولی قهری. مجله فقه و حقوق خانواده، ۱۶ (۵۵)، صص. ۲۵-۴۴. doi: 10.30497/flj.2012.39432
- (۲۸) حق‌خواه، منیره (۱۳۹۱). تصرفات فضولی ولی قهری در اموال مولی‌علیه. مجله فقه و حقوق خانواده، ۱۷ (۵۷)، صص. ۱۰۸-۱۳۰. doi: 10.30497/flj.2012.39742
- (۲۹) حکیم، سیدمحسن (۱۳۹۱ق). مستمسک‌العروة الوثقی (جلد ۱۲). قم: دارالتفسیر.
- (۳۰) حلی (علامه)، حسن‌بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (جلد ۱۴). قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التراث.
- (۳۱) حلی (علامه)، حسن‌بن یوسف (۱۴۱۸ق). قواعد الاحکام (جلد ۲). قم: مؤسسه النشرالاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- (۳۲) حلی (علامه)، حسن‌بن یوسف (بی‌تا). تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب‌الامامیة (ط - القدیمه) (جلد ۱). مشهد: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام).
- (۳۳) حلی (محقق)، شیخ‌نجم‌الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۹ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام (جلد ۲). قم: اسماعیلیان.
- (۳۴) خمینی، روح‌الله (۱۴۳۴ق). تحریر الوسیله (موسوعة الامام الخميني ۲۲ و ۲۳) (جلد ۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخميني (رحمت‌الله علیه).
- (۳۵) خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۷ق). مصباح‌الفقاهه (جلد ۵). قم: مؤسسه انصاریان.
- (۳۶) خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح‌الاصول (جلد ۲). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- (۳۷) خویی، سیدابوالقاسم (بی‌تا). المستند فی شرح‌العروة الوثقی (جلد ۳۰). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.

- (۳۸) رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۳۱۰ق). کتاب الاجاره. بی‌جا.
- (۳۹) سبحانی، شیخ جعفر (بی‌تا). تهذیب الاصول (جلد ۱). بی‌جا: مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام).
- (۴۰) سیوری (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۷). نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.
- (۴۱) شفیع‌زاده، فرزانه، پورعبدالله، کبری و محقق داماد، مریم‌السادات (۱۳۹۸). تحلیل تأثیر تحول ساختار قدرت در خانواده بر حق ولایت. پژوهش‌نامه اسلامی زنان و خانواده، ۷ (۴)، صص. ۱۷۵-۱۹۹.
- (۴۲) صفایی، سیدحسین (۱۳۶۹). شرح و نقدی بر ماده ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی مصوب ۱۳۶۱. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۰ (۲۵)، صص. ۱۰۳-۱۲۶.
- (۴۳) صفایی، سیدحسین و قاسم‌زاده، سیدمرتضی (۱۳۹۶). حقوق مدنی؛ اشخاص و محجورین. تهران: سمت.
- (۴۴) طباطبایی قمی، سیدتقی (۱۴۲۶ق). مبانی منهاج‌الصالحین (جلد ۸). قم: قلم‌الشرق.
- (۴۵) طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی فیما تعم به‌البلوی (المحشی) (جلدهای ۲ و ۵). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۴۶) طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه (جلد ۳). تهران: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية.
- (۴۷) طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (بی‌تا). الخلاف (جلد ۳). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- (۴۸) عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی‌تا). القواعد والفوائد (جلد ۱). قم: مكتبة المفید.
- (۴۹) عراقی، سید عزت‌الله (۱۳۹۶). حقوق کار (جلد ۲). تهران: سمت.
- (۵۰) غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹ق). الاجاره. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۵۱) فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۳ق). تفصیل الشریعة؛ الاجاره. قم: مرکز فقه‌الائمة الاطهار (علیهم السلام).
- (۵۲) قرائتی، محسن (۱۳۸۵). تفسیر نور (جلد ۳). تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- (۵۳) کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۸). دوره حقوق مدنی؛ حقوق خانواده (جلد ۲). تهران: گنج دانش.
- (۵۴) کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۹). دوره حقوق مدنی؛ حقوق خانواده (جلد ۱). تهران: گنج دانش.
- (۵۵) کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰). دوره حقوق مدنی؛ عقود معین (جلد ۱). تهران: گنج دانش.
- (۵۶) کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۲). دوره حقوق مدنی؛ عقود معین (جلد ۳). تهران: گنج دانش.
- (۵۷) کاشف‌الغطا، علی بن محمد رضا (۱۳۸۱ق). النور الساطع فی الفقه النافع (جلد ۱). نجف: مطبعة الآداب.
- (۵۸) کاظمی، محمود و برزویی، مسعود (۱۳۹۴). از بلوغ جسمانی تا رشد عقلانی؛ بازخوانی اماره رشد در

- حقوق موضوعه ایران و فقه اسلامی با مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه. پژوهش حقوق خصوصی، ۴ (۱۳)، صص. ۱۱۹-۱۴۵. doi: 10.22054/jplr.2016.2019
- ۵۹) کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (جلدهای ۷ و ۱۱). قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث.
- ۶۰) کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳). الکافی (جلد ۵). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۶۱) گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۳۷۱). هدایة العباد (جلد ۱). قم: دارالقرآن الکریم.
- ۶۲) محمودی سیدآبادی، میثم و امیدی فرد، عبدالله (۱۳۹۹). درنگی در حجیت استصحاب استقبالی. مجله فقه و اصول، ۵۳ (۳). صص. ۱۳۱-۱۴۶. doi: 10.22067/jfu.v52i1.74750
- ۶۳) مروج جزایری، سید محمد جعفر (۱۴۱۶ق). هدی الطالب فی شرح المکاسب (جلد ۶). قم: طلیعة النور.
- ۶۴) نجفی، محمد حسن (۱۳۶۲ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلدهای ۱۳، ۲۲ و ۲۷). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۶۵) نجم آبادی، میرزا ابوالفضل (۱۴۲۱ق). الرسائل الفقهیة. قم: مؤسسه آیت الله العظمی البروجردی.
- ۶۶) وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۹ق). العقد النضید (جلد ۳). قم: دارالتفسیر.
- ۶۷) هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۹ق). کتاب الاجاره (جلد ۱). قم: دائرة المعارف الفقه الاسلامی.

References

- 1) The Holy Quran.
- 2) A Group of Scholars (1428 AH/2007). *Aḥkām al-aṭfāl* (Vol. 2). Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams [in Arabic].
- 3) Al Faqih Amili, Naji Talib (1425 AH/2004). *Durūs fi 'ilm al-uṣūl* (Vol. 1). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 4) Amili (Shahid-e Awwal), Mohammad ibn Makki (n.d.). *al-Qavā'id va al-favā'id* (Vol. 1). Qom: Mofid Bookstore [in Arabic].
- 5) Ansari, Sheikh Morteza (1428 AH/2007). *Farā'id al-uṣūl* (Vol. 3). Qom: Islamic Thought Assembly [in Arabic].
- 6) Ansari, Sheikh Morteza (n.d.). *Ketāb al-makāsib* (Vol. 3). [n.p.]: Turath al-Sheikh al-Azam [in Arabic].
- 7) Ansari-pour, Mohammad Ali (1396 SH/2017). *Bayān-e Mūjazī az Dalā'il-e Żarūrat-e Ta'yīn-e Sen-ne Roṣd* [A Brief Statement on the Reasons for the Necessity of Determining the Age of Legal Majority]. *Majalleh-ye Molate'at-e Hoquq-e Khososi* [Journal of Private Law Studies], Vol. 47, No. 2, pp. 213-230 [in Persian].
- 8) Asbahi Humayri, Abu Abdallah Malik (1411 AH/1990). *al-Mudawwanat al-kubrā* (Vol. 4). Beirut: Dar al-Fikr [in Arabic].
- 9) Bahrani, Mohammad Sanqour (1426 AH/2005). *al-Mu'jam al-uṣūlī* (Vol. 1). Qom: Manshurat al-Tayyar [in Arabic].
- 10) Bojnourdi, Sayyid Mohammad (1390 SH/2011). *Mabāheṭ-e Hoquqī-ye Tahṛīr al-vasīlah* [Legal Issues of Tahrir al-Wasilah] (Vol. 1). Tehran: Majd [in Persian].
- 11) Borujerdi, Morteza (1364 SH/1985). *al-Mustanad fi ṣarḥ al-'Urwat al-vuṭqā* (Vol. 4). Qom: Lotfi [in Arabic].
- 12) Emami, Sayyid Hasan (1391 SH/2012). *Hoquq-e Madanī* [Civil Law] (Vol. 5). Tehran: Islamiyah [in Persian].
- 13) Emami, Sayyid Hasan (1399 SH/2020). *Hoquq-e Madanī* [Civil Law] (Vol. 2). Tehran: Islamiyah [in Persian].
- 14) Fazel Lankarani, Mohammad (1423 AH/2002). *Tafṣīl al-ṣarī'ah; al-Ijārah*. Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams [in Arabic].
- 15) Gharavi Isfahani, Mohammad Hossein (1409 AH/1988). *al-Ijārah*. Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 16) Golpayegani, Sayyid Mohammad Reza (1371 SH/1992). *Hidāyat al-'ibād* (Vol. 1). Qom: Dar al-Quran al-Karim [in Arabic].
- 17) Hakim, Sayyid Mohsen (1391 AH/1971). *Mustamsak al-'Urwat al-vuṭqā* (Vol. 12). Qom: Dar al-Tafsir [in Arabic].
- 18) Haqkhah, Monireh (1390 SH/2011). *Malāk-e Ḥokm va Ta'addod-e Ḥokm-e Taklīfī dar Ḥowzeh-ye Velāyat-e Mālī-ye Valī-ye Qahrī* [Criterion of Ruling and Plurality of Prescriptive Ruling in the Field of Financial Guardianship of Natural Guardian]. *Majalleh-ye Feqh va Hoquq-e Khanevadeh* [Journal of Family Law and Jurisprudence], Vol. 16, No. 55, pp. 25-44. doi: 10.30497/flj.2012.39432 [in Persian].
- 19) Haqkhah, Monireh (1391 SH/2012). *Taṣarrofāt-e Fozūlī-ye Valī-ye Qahrī dar*

- Amvāl-e Mawlā-‘Alayh [Unauthorized Possession by the Natural Guardian in the Ward's Property]. *Majalleh-ye Feqh va Hoquq-e Khanevadeh* [Journal of Family Law and Jurisprudence], Vol. 17, No. 57, pp. 108-130. doi: 10.30497/flj.2012.39742 [in Persian].
- 20) Hashemi Shahroudi, Sayyid Mahmoud (1429 AH/2008). *Ketāb al-ijārah* (Vol. 1). Qom: Encyclopaedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
 - 21) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf (1414 AH/1993). *Taḍkirat al-foqahā’* (Vol. 14). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
 - 22) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf (1418 AH/1997). *Qavā’id al-aḥkām* (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
 - 23) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf (n.d.). *Taḥrīr al-aḥkām al-šar‘īyah ‘alā maḍhab al-Emāmīyah* (Vol. 1). Mashhad: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
 - 24) Hilli (Muhaqqiq), Sheikh Najm al-Din Jafar ibn al-Hasan (1409 AH/1988). *Šarā’i’ al-Eslām fī masā’il al-ḥalāl va al-ḥarām* (Vol. 2). Qom: Ismā‘īliyān [in Arabic].
 - 25) Hosseini Amili, Sayyid Javad ibn Mohammad (n.d.). *Miftāḥ al-karāmah fī šarḥ Qavā’id al-‘Allāmah* (Vols. 12, 18 & 19). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
 - 26) Hosseini Motlaq, Sayyid Mohammad Baqir (1403 SH/2024). *Mafhūm, Mabānī va Qalamrow-e Naẓariyeh-ye Tadāvum va Emkān-e Teṭbāq-e Ān bā Esteṣhāb* [Concept, Foundations, and Scope of the Continuity Theory and the Possibility of Its Alignment with Istishab] (Master's thesis). Tehran: University of Tehran [in Persian].
 - 27) Hosseini Shirazi, Sayyid Sadiq (1426 AH/2005). *Bayān al-feqh fī šarḥ al-‘Urwat al-ṭuṭqā* (Vol. 3). Qom: Dar al-Ansar [in Arabic].
 - 28) Hosseini Sistani, Sayyid Ali (1402 SH/2023). *Tawzīḥ al-Masā’il-e Jāme’* [Comprehensive Resalah]. Mashhad: Office of Grand Ayatollah Sistani [in Persian].
 - 29) Hurr al-Amili, Mohammad ibn Hasan (n.d.). *Wasā’il al-Šī‘ah* (Vol. 17). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
 - 30) Iraqi, Sayyid Ezzatollah (1396 SH/2017). *Ḥoqūq-e Kār* [Labor Law] (Vol. 2). Tehran: SAMT [in Persian].
 - 31) Isfahani, Abu al-Hasan (1380 SH/2001). *Wasīlat al-najāt (ma’a ta’liqāt al-Imām al-Khumaynī)*. Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
 - 32) Jaba’i Amili (Shahid-e Sani), Zain al-Din ibn Ali (1410 AH/1989). *al-Rawḍat al-bahīyah fī šarḥ al-Lum’at al-Damashqīyah* (Vol. 3). Qom: Dawari [in Arabic].
 - 33) Jaba’i Amili (Shahid-e Sani), Zain al-Din ibn Ali (1413 AH/1992). *Masālik al-afḥām ilā tanqīḥ Šarā’i’ al-Eslām* (Vol. 5). Qom: Islamic Knowledge Institute [in Arabic].
 - 34) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1401 SH/2022a). *Dā’irat al-Ma’āref-e Ḥoqūq-e Madanī va Tejārat; Ḥoqūq-e Ta’ahhodāt, ‘Uqūd va Īqā’āt* [Encyclopedia of Civil and Commercial Law; Law of Obligations, Contracts,

- and Unilateral Acts]. Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
- 35) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1401 SH/2022b). Farhang-e 'Anāṣer-šenāsi [Dictionary of Elementology]. Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 36) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1402 SH/2023a). Majmū'eh-ye Moḥaṣṣā-ye Qānūn-e Madanī [Annotated Collection of Civil Code]. Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 37) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1402 SH/2023b). al-Fāriq [The Distinction] (Vol. 2). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 38) Jawahari, Sheikh Mohammad (1431 AH/2010). al-Wāḍiḥ fī ṣarḥ al-'Urwat al-vuṭqā; Zakāt al-fiṭrah va al-ijārah (Vol. 9). Qom: Aal al-Bayt Institute for Research and Publication [in Arabic].
 - 39) Karaki, Ali ibn Hossein (1414 AH/1993). Jāmi' al-maqāṣid fī ṣarḥ al-Qavā'id (Vols. 7 & 11). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
 - 40) Kashif al-Ghita, Ali ibn Mohammad Reza (1381 AH/1961). al-Nūr al-sāṭi' fī al-feqh al-nāfi' (Vol. 1). Najaf: Matba'at al-Adab [in Arabic].
 - 41) Katouzian, Nasser (1398 SH/2019). Dowreh-ye Hoqūq-e Madanī; Hoqūq-e Khānevādeh [Civil Law Course; Family Law] (Vol. 2). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 42) Katouzian, Nasser (1399 SH/2020). Dowreh-ye Hoqūq-e Madanī; Hoqūq-e Khānevādeh [Civil Law Course; Family Law] (Vol. 1). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 43) Katouzian, Nasser (1400 SH/2021). Dowreh-ye Hoqūq-e Madanī; 'Uqūd-e Mo'ayyan [Civil Law Course; Nominate Contracts] (Vol. 1). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 44) Katouzian, Nasser (1402 SH/2023). Dowreh-ye Hoqūq-e Madanī; 'Uqūd-e Mo'ayyan [Civil Law Course; Nominate Contracts] (Vol. 3). Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
 - 45) Kazemi, Mahmoud, & Barzooei, Masoud (1394 SH/2015). Az Bolūg-e Jesmānī tā Roṣd-e 'Aqlānī; Bāzkāvi-ye Amāreh-ye Roṣd dar Hoqūq-e Mawzū'eh-ye Īrān va Feqh-e Eslāmī bā Moṭāla'eh-ye Toṭbīqī dar Hoqūq-e Farānseh [From Physical Puberty to Intellectual Maturity; Re-examining the Presumption of Maturity in Iranian Enacted Law and Islamic Jurisprudence with a Comparative Study in French Law]. Pazhoresh-e Hoquq-e Khososi [Private Law Research], Vol. 4, No. 13, pp. 119-145. doi: 10.22054/jplr.2016.2019 [in Persian].
 - 46) Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (1417 AH/1996). Miṣbāḥ al-faqāhah (Vol. 5). Qom: Ansariyan Institute [in Arabic].
 - 47) Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (1422 AH/2001). Miṣbāḥ al-uṣūl (Vol. 2). Qom: Al-Khoei Institute [in Arabic].
 - 48) Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (n.d.). al-Mustanad fī ṣarḥ al-'Urwat al-vuṭqā (Vol. 30). Qom: Al-Khoei Institute [in Arabic].
 - 49) Khomeini, Ruhollah (1434 AH/2012). Taḥrīr al-vasīlah (Mawsū'at al-Imām al-Khumaynī 22 & 23) (Vol. 1). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].

- 50) Kulayni, Mohammad ibn Ya'qub (1363 SH/1984). *al-Kāfi* (Vol. 5). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Arabic].
- 51) Mahmoudi Seyyedabadi, Meysam, & Omidifard, Abdollah (1399 SH/2020). Derangī dar Hojjiyat-e Esteṣhāb-e Esteqbālī [A Contemplation on the Authoritativeness of Prospective Istishab]. *Majalleh-ye Feqh va Osul* [Journal of Jurisprudence and Principles], Vol. 53, No. 3, pp. 131-146. doi: 10.22067/jfu.v52i1.74750 [in Persian].
- 52) Morawwij Jazayeri, Sayyid Mohammad Jafar (1416 AH/1995). *Hudā al-ṭālib fi šarḥ al-Makāsib* (Vol. 6). Qom: Tali'at al-Nur [in Arabic].
- 53) Najafi, Mohammad Hasan (1362 AH/1943). *Javāhir al-kalām fi šarḥ Šarā'i' al-Eslām* (Vols. 13, 22 & 27). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 54) Najamabadi, Mirza Abulfazl (1421 AH/2000). *al-Rasā'il al-feqhīyah*. Qom: Ayatollah Borujerdi Institute [in Arabic].
- 55) Qarati, Mohsen (1385 SH/2006). *Tafsir-e Nūr* [Tafsir Noor] (Vol. 3). Tehran: Lessons from the Quran Cultural Center [in Persian].
- 56) Rashti, Mirza Habibollah (1310 AH/1892). *Ketāb al-ijārah*. [n.p.] [in Arabic].
- 57) Safai, Sayyid Hossein (1369 SH/1990). *Šarḥ va Naqdī bar Māddeh-ye 1210-e Eslāhī-ye Qānūn-e Madanī-ye Mošaṣṣab-e 1361* [Commentary and Critique on the Amended Article 1210 of the Civil Code Passed in 1982]. *Majalleh-ye Daneshkadeh-ye Hoquq va Olum-e Siyasi* [Journal of Faculty of Law and Political Science], Vol. 10, No. 25, pp. 103-126 [in Persian].
- 58) Safai, Sayyid Hossein, & Qasamzadeh, Sayyid Morteza (1396 SH/2017). *Hoquq-e Madanī; Aškāš va Maḥjūrīn* [Civil Law; Persons and Incapable Persons]. Tehran: SAMT [in Persian].
- 59) Shafiezadeh, Farzaneh, Pourabdollah, Kobra, & Mohaghegh Damad, Maryam al-Sadat (1398 SH/2019). *Taḥlil-e Ta'tīr-e Taḥavvol-e Sāktār-e Qodrat dar Khānevādeh bar Ḥaqq-e Velāyat* [Analysis of the Impact of Power Structure Transformation in the Family on the Right of Guardianship]. *Pazhoheshnameh-ye Eslami-ye Zanan va Khanevadeh* [Islamic Research Journal of Women and Family], Vol. 7, No. 4, pp. 175-199 [in Persian].
- 60) Siyuri (Fazel Miqdad), Miqdad ibn Abdallah (1387 SH/2008). *Naḍd al-qavā'id al-feqhīyah 'alā maḍhab al-Emāmīyah*. Qom: Tebyan Cultural and Information Institute [in Arabic].
- 61) Subhani, Sheikh Jafar (n.d.). *Tahdīb al-uṣūl* (Vol. 1). [n.p.]: Imam Sadiq Institute [in Arabic].
- 62) Tabatabai Qomi, Sayyid Taqi (1426 AH/2005). *Mabānī Minhāj al-ṣāliḥīn* (Vol. 8). Qom: Qalam al-Sharq [in Arabic].
- 63) Tabatabai Yazdi, Sayyid Mohammad Kazim (1419 AH/1998). *al-'Urwat al-vuṭṭā fimā ta'ummu bi-hi al-balvā* (Vols. 2 & 5). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 64) Tabrizi, Mirza Javad (1436 AH/2014). *Tanqīḥ mabānī al-'Urwah; al-Ijārah*. Qom: Dar al-Saddiqah al-Shahidah [in Arabic].
- 65) Tusi, Abu Jafar Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). *al-Mabsūṭ fi feqh al-Emāmīyah* (Vol. 3). Tehran: Al-Maktabah al-Murtadaviyah [in Arabic].

- 66) Tusi, Abu Jafar Mohammad ibn Hasan (n.d.). al-Khilāf (Vol. 3). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 67) Vahid Khorasani, Hossein (1429 AH/2008). al-‘Aqd al-naḍīd (Vol. 3). Qom: Dar al-Tafsir [in Arabic].

